



سیری در معارف اسلام

سرمایه های تجارت پر سود در دنیا

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

خوی - بقعه شیخ نوایی - دهه دوم محرم - ۱۳۹۵ هـ ش



www.erfan.ir

سرمایه‌های تجارت پر سود در دنیا

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: خانم موسی‌پور
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: تجارت مادی..... ۹

ربا اعلان جنگ با خدا..... ۱۲

آثار مال ربوی..... ۱۲

آثار مال حرام..... ۱۳

خدا ناظر در همه جا..... ۱۴

در همه کارها فقط خدا را در نظر داشته باش..... ۱۵

پاداش طلافروشی که خدا را همه جا میدید..... ۱۶

سیدالشهداء علیه السلام همه خانواده را به خداوند سپردند..... ۱۷

روضه ابا عبدالله..... ۱۹

جلسه دوم: دنیا..... ۲۱

دنیا در لغت..... ۲۳

علت باارزش بودن دنیا..... ۲۳

علت فقر در جهان..... ۲۴

تحمل ظلم معصیت است..... ۲۴

گناهکاران عالم..... ۲۵

آثار مخالفت با خداوند..... ۲۶

نعمات معنوی..... ۲۶

رعایت حقوق دیگران..... ۲۷

حقوق حیوانات..... ۲۷





- ۲۷.....حق دیگران.....
- ۲۸.....حق تصرف در مال دیگران.....
- ۲۹.....حق فرزندان.....
- ۳۰.....بازگرداندن مال مردم به آن‌ها.....
- ۳۵.....**جلسه سوم: اعمال انسان**.....
- ۳۷.....مضر بودن انسان.....
- ۳۷.....علت ظلم انسان.....
- ۳۸.....خدا می‌بیند.....
- ۳۹.....بازگشت نتیجه اعمال به خودمان.....
- ۴۱.....نتیجه ناظر دیدن خدا.....
- ۴۱.....همه محتواها غیر از شیعه پوچ است.....
- ۴۳.....وظیفه والدین در قبال فرزندان.....
- ۴۴.....بازگشت به روایت امام صادق علیه السلام.....
- ۴۷.....**جلسه چهارم: تجارت پرسود**.....
- ۴۹.....انفاق ظاهری و باطنی.....
- ۵۰.....ریا برای اهل دل معنا ندارد.....
- ۵۱.....انگیزه‌های اهل دل در انجام کارهای خیر علنی.....
- ۵۱.....ثروتمندان جانشین خدا هستند، حق بخل ندارند.....
- ۵۲.....حالت درونی انفاق کنندگان.....
- ۵۳.....جایگاه و اهمیت دل.....
- ۵۴.....بازگشت به حالت درونی انفاق کنندگان.....
- ۵۴.....اهمیت قرآن.....
- ۵۵.....مال برای نگه داشتن نیست.....
- ۵۷.....بازگشت به حالت درونی انفاق کنندگان.....
- ۵۷.....معنای شکور درباره خداوند سبحان.....
- ۵۸.....روضه شش ماهه ابی عبدالله علیه السلام.....



فهرست مطالب

جلسه پنجم: تجارتی که سودش پایان ناپذیر است ۵۹

سرمایه اول: تلاوت کتاب الله ۶۱

شرح کلمه الله ۶۲

حقیقت قرآن ۶۲

نگاه اهل دل به حقیقت قرآن است ۶۳

شیعه زبان تشویق دارد ۶۶

بررسی معنای تلاوت ۶۸

سرمایه انس با قرآن ۶۹

جلسه ششم: شناخت برانگیزنده محبت و عشق ۷۱

انسان با زشتی ارتباط برقرار نمی کند ۷۳

همه انسان ها طالب عدالت و از ظلم هم نفرت دارند ۷۴

بررسی برخی ظلم های انگلیس در طول تاریخ ۷۴

ادامه نقل قول وکیل مجلس انگلیس : ۷۵

عرفان و شناخت حقائق موجب بالارفتن کیفیت عبادات ۷۵

شیوه صحیح برخورد زن و شوهر در شریعت ۷۶

ادامه روایت حضرت زهراء علیها السلام ۷۸

عشق به چیز های بی ارزش به انسان وفا نمی کند ۷۹

فرق بی هوشی و مدهوشی ۸۱

روضه ۸۳

جلسه هفتم: تلاوت کتاب الله تجارتی بی ضرر ۸۵

سه سرمایه معنوی ۸۷

سرمایه اول تلاوت کتاب الله تعالی ۸۷

پاسخ کسانی که می گویند قرآن کلام الله نیست ۸۷

امیرالمومنین در کلام اهل سنت ۸۹

قرآن در کلام امیرالمومنین علیه السلام ۹۰

الف. یادگرفتن کتاب خدا ۹۰



سرمایه‌های تجارت پر سود در دنیا



- ب. زیباترین گفتار..... ۹۰
- ج. رساترین پند..... ۹۱
- امر به گذشت و دعوت همدیگر به کارهای خیر..... ۹۱
- امیر المومنین علیه السلام شاه مردان..... ۹۳
- روضه..... ۹۵



جلسه اول

تجارت مادی

در جلسات سال گذشته شنیدید کتاب خدا و روایات یک بحث بسیار مهمی را مطرح کردند تحت عنوان تجارت و خسارت. این دو کلمه از سوره مبارکه بقره آورده شده تا سوره مبارکه صف که نزدیک پایان قرآن است. روایات رسول خدا و اهل بیت هم این دو کلمه را زیاد به کار گرفتند؛ البته با توضیح و تفسیر.

دانستن این دو مطلب تجارت و خسارت برای ما نه تنها خوب است، بلکه واجب است؛ چراکه خیر دنیا و آخرت ما بستگی به فهم این دو عنوان دارد. یا ما با دقت در این دو مسئله، هم در دنیا و هم در آخرت برنده می‌شویم، یا با پشت کردن به هر دو و جریان ندادن در زندگی‌مان، دنیا و آخرت خرابی پیدا می‌کنیم و بازنده می‌شویم.

خسارت که یک مقوله است اما تجارت در قرآن به دو صورت مطرح شده، یک تجارت مادی که انسان‌ها همت می‌کنند و وارد خرید و فروش می‌شوند. اصل تجارت مادی کار لازمی است، ضروری است. معیشت مردم بستگی دارد به داد و ستد؛ اگر این داد و ستد، اگر این تجارت برابر با طرح خدا و انبیا و ائمه صورت بگیرد، پس در کنار این تجارت مادی، می‌شود سود آخرتی برد و اگر خلاف طرح خداوند و ائمه و انبیا انجام بگیرد انسان وارد خسران می‌شود، گرچه با این تجارت انحرافی برای خودش کاخ بسازد و باغ بسازد و گرانترین زندگی را فراهم کند.



ربا اعلان جنگ با خدا

من یک گوشه این داد و ستد انحرافی را از یک آیه قرآن برایتان می‌گویم و یک روایت، فان لم تفعلوا سوره بقره است اواخر سوره است، ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۱ به آنهایی که تجارتشان، داد و ستدشان رباخواری است، و اندیشه‌شان هم این است که ﴿انما البيع مثل الربا﴾^۲ این هم یک شکل تجارت است، به اینها بگو که زمینه جنگ خدا و پیغمبر را با خود فراهم کردید.

آثار مال ربوی

بعضی‌ها آیه را برعکس معنی می‌کنند می‌گویند خدا فرموده به رباخور بگو اعلام جنگ به خدا و به پیغمبر بکنند، این درست نیست، چه کسی وارد جنگ با خدا و پیغمبر شده که پیروز بشود؟ معنا به عکس است، بگو خدا و پیغمبر به شما اعلام جنگ می‌کند، یعنی با این نوع تجارتی که شما فکر می‌کنید تجارت است نابودتان می‌کنم این نابودی هم یک معنای گسترده‌ای دارد نه فقط نابودی بدن، اشتباه نشود نابودی‌های بدتر از بدن؛ نابودی عقل است، نابودی فکر، نابودی باطن قلب و نابودی روح انسانیت است، و بعد هم برکت را از مال ربایی برداشتم هیچ رباخوری منتظر نباشد که ثروتش برکت کند، هیچ رباخوری. این ثروت علاوه بر اینکه برکت ندارد صاحبش را به سوی دوزخ می‌کشاند، این چه ثروتی است. یکی از کتابهای بسیار مهم ما کتاب وسائل الشیعه است، چهارصد سال پیش نظام داده شده و شیخ حر عاملی^۳ مولف آن است. شما اگر یکی دو روز دیگر نجف بروید، قم بروید، مشهد بروید در درسهای خارج که آخرین درس نهایی علمای شیعه است هر روز، یا این کتاب را کنار مرجعی که دارد درس می‌دهد می‌بینید یا نوشته‌ای که مرجع دارد می‌خواند روایات

۱. بقره: ۲۷۹.

۲. بقره: ۲۷۵.

۳. محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین (۱۰۳۳-۱۱۰۴ق) معروف به شیخ حر عاملی مؤلف کتاب وسائل الشیعه. مدفون در یکی از حجره‌های صحن انقلاب حرم امام رضا (ع).



وسائل است. درسهای آیت الله العظمی خوئی^۱ در پنجاه جلد چاپ شده پنجاه جلد پانصد و ششصد صفحه، در نود درصد پاورقی‌های این پنجاه جلد می‌بینید که مرحوم آیت الله العظمی خوئی برای به کرسی نشاندن فتوای تحقیقاتی خود به روایات «وسائل» تکیه کرده. ارزش کتاب معلوم شد؟ شیخ حر عاملی هم در فقهای شیعه از ارزش خاصی برخوردار است کتاب او هم که کل حوزه‌ها را تحت تاثیر قرار داده است، این آدم هدیه‌ای است که خدا به حر ابن یزید ریاحی عنایت کرده، از اولاد حر است، شیخ حر عاملی لبنانی بوده است. در باب تجارت وسائل از پیغمبر اسلام روایتی است، چند صفحه روایتش است، به امیرالمومنین می‌فرماید: «درهم الرّبا اشدّ من عشرين زنية كلّها بذات محرم»^۲ یک قران پول ربا گناهش سنگین‌تر از بیست بار زنای با محرم است، اگر آدم وارد تجارت مادی انحرافی بشود.

آثار مال حرام

ما باید خیلی به این روایت دقت کنیم، خیلی مسئله است که کل نمازهای ما، روزه‌های ما، عبادت‌های ما، حج ما، خمس دادن ما که عبادت است، به عنوان یک جزء عبادت یک طرف است، یک طرف اگر صبح بروم در مغازه یا کشاورزی یادر کارخانه یا برای داد و ستد حلال بروم شصت و نه جزء عبادت خدا را به جا آوردم، خدا می‌داند که لقمه حلال صد جور آثار مثبت دارد.

انبیاء و ائمه می‌دانستند که لقمه حلال در وجود انسان تبدیل به نور الله می‌شود، طبق جلد دوم کافی ساختمان بدن با لقمه حلال که بار بیاید به یک ساختمان پاک و طیب تبدیل می‌شود، امام باقر می‌فرماید: «و الجنة لا يدخلها الا الطيب»^۳ بدنهای آلوده را در بهشت راه نمی‌دهند،

۱. آیه الله سید ابولقاسم خویی (۱۲۷۸-۱۳۷۱ ش) از مراجع تقلید شیعه، رجالی و نویسنده مجموعه ۲۳ جلدی معجم رجال الحديث و تفسیر البیان فی تفسیر القرآن. تدریس یک دوره کامل درس خارج فقه و شش دوره درس خارج اصول فقه. آیه الله سید علی سیستانی و شهید سید محمد باقر صدر از محضر ایشان استفاده کردند.

۲. وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۴۲۲.

۳. اصول کافی ۳ ج ۳ ص ۳۷۷.

چرا؟ خداوند در قرآن یک قاعده دارد: ﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾^۱ من که پنجاه سال است در روایات کار کردم فکر می‌کنم این روایت شنیدنش در تحمل کوهها نیست، جبال را داغون می‌کند اگر بفهمند. اگر کوهها شعورشان به این روایت برسد متلاشی می‌شوند، آفتاب صبح عاشورا طلوع کرده ابی عبدالله علیه السلام لشگر را خود آرایش داده، میمنه، میسره، میان، علمدار، آماده برای جنگ هستند هنوز جنگ شروع نشده، این را فرزند زین العابدین علیه السلام نقل می‌کند می‌گوید لشگر که آماده شد حمله هنوز(هنوز حمله) نشده بود پدرم سید الشهداء علیه السلام رو کرد به این هفتاد و دو نفر گفت هر کدامتان دین ناحقی به گردن دارید که نپرداختید با من در این معرکه شرکت نکنید چون من از جدم شنیدم اگر پول ناحق کسی پیش کسی باشد آن شخص دوزخی است. حلال مسئله کمی نیست، حرام مسئله سبکی نیست. پیغمبر می‌فرماید تمام ثروت حرام را با آثارش که درمانگاه، بیمارستان، خانه، کمک به خیر و... بوده، همه را قیامت به صورت یک بار روی کول صاحبش می‌گذارند و مثل تیری که از کمان درمی‌رود با مالش و با آثار مالش پرتش می‌کنند در جهنم. اگر مردم حلال و حرام را رعایت می‌کردند ما زندان پر نداشتیم، غاصب، رشوه‌خور، اختلاسچی، دزد نداشتیم، رعایت نمی‌شود یعنی خیلی‌ها به حلال و حرام الهی احترام نمی‌کنند و ﴿ما قدر الله حق قدره﴾^۲، می‌گوید به حق خدا ارزش نمی‌گذارند، به روش پروردگار مهربان عالم ارزش قائل نیستند، یکی دو بار این جمله در قرآن آمده «ما قدر الله حق قدره» وگرنه اگر احترام قائل بودند هیچ حرامی در جامعه علم نمی‌شد،

خدا ناظر در همه جا

دزد یک دانه پسر داشت پسر دیگر به ثمر رسیده بود، شانزده هفده سالش شده بود، بهش گفت: پسرم دیگر به جایی رسیدی که بتوانی به من کمک بدهی، گفت چی کاره هستی بابا؟ گفت دزد؛ گفت من چطوری به تو کمک بدهم؟ گفت فعلا دنبال من بیا من خانه‌ای را

۱. نور: ۲۶.

۲. زمر: ۶۷.

که در نظر می‌گیرم دیوار را می‌گیرم بالا می‌روم اگر از اول کوچه، آخر کوچه داروغه - قدیم‌ها نیروی انتظامی را داروغه می‌گفتند - اگر دیدی سایه یک پاسبان پیدا شد یک خبر به من بده یک صوت بکش، یک نفس بلند بکش، در برویم. گفت عیبی ندارد گفت این مقدمه کمک به من. شب رفتند دزدی؛ نصف شب یک دیواری را گرفت و بالا رفت، پسر یک صوت کشید و در رفت پدر هم پرید آن هم در رفت آمدند خانه، گفت باریک الله پسر قشنگ نقشت را بازی کردی، از ته کوچه آژان^۱ آمد یا از سر کوچه؟ گفت از هیچ طرف، گفت پس کی من را دید که صوت کشیدی؟ گفت خدا، او تو را می‌دید، بابا تو باید بروی یک جا دزدی که خدا نبیند، و خدا روز قیامت دزدی‌هایت را به حساب نکشد. پسرش را بوسه‌باران کرد گفت من را بیدار کردی من احمق بودم، نفهم بودم، من بعد از اینکه این قطعه را تحلیل کردم در ذهن خودم دیدم که موسی ابن جعفر^۲ به نقل کلینی^۳ در جلد دوم کافی فرمودند - چقدر عالی است - «من کان عاقلاً کان له دین»^۳ آدم عاقل دیندار است، ولی بی‌دین نفهم است، خدا، خودش، قیامت، ارزش مردم، حقوق مردم، حق زن و بچه را نفهمیده، یک بچه فهمیده پدرش را از چهارچوب جهل بیرون کشید. گفت بابا آژان کیه؟ نیروی انتظامی چیه؟ از اولی که دیوار را گرفتی برای دزدی بالا رفتی همه خواب بودند آژدانی هم که نبود، خدای بیدار تو را می‌دید، من همین یک چیز را فقط را به کار بگیرم، دارم الان حرف می‌زنم خدا دارد من را می‌بیند.

در همه کارها فقط خدا را در نظر داشته باش

امروز یک روحانی با ما همسفر بود به ارومیه برای سخنرانی می‌رفت، من او را نمی‌شناختم، در مسیر فرودگاه و سوار شدن به هواپیما گفت که یک کلمه به من یاد بده، گفتم چی کاره

۱. مأمور شهربانی، پاسبان.

۲. محمد بن یعقوب کلینی معروف به ثقة الاسلام کلینی (متوفی ۳۲۹ ق) از محدثان معروف شیعه و نویسنده کتاب الکافی از کتب اربعه شیعه. او در زمان غیبت صغری می‌زیست و با برخی از محدثان که از امام عسکری^{علیه السلام} و امام هادی^{علیه السلام} حدیث شنیده بودند، ملاقات کرده است.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۱.

هستی در آخوندی؟ گفت درس خواندم امام جمعه فلان شهرم به سخنرانی دعوتم کردند یک کلمه به من یاد بده، باریک الله آدمی که دنبال یاد گرفتن است هر کسی می‌خواهد باشد، گفتم منبر داری امشب؟ گفت بله، گفتم نشستی روی منبر به خودت بیاوران یک دانه مستمع داری آن هم پروردگار است با مستمع بودن او حرف بزن به مدیر مجلس، مدیر هیئت، ناظم هیئت، به کی و به کی و به این که کی آمده پای منبرت کار نداشته باش گفتم روحانی عزیز نه کلید بهشت دست مردم است نه کلید جهنم، روی منبر فقط برای یک مستمع سخن بگو بگذار او از تو راضی بشود.

«خَلِّصَ الْعَمَلُ فَاِنَّ نَاقِدَ بَصِيرٍ صِيرَ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۱ همه جا هم باماست «و هو معكم»

اینماکتیم^۲ با شما هستیم هر جا که هستید، روی صندلی مجلس نشستی با تو هستیم مراقب باش، مراقب باش که در قانونگذاری، در بلند شدن و نشستن، آدم حزب‌ها نباشی، اگر وزیر هستی هم مراقب باش، کار برای مردم بکن بعد از چهار سال هم برو پی کارت اما مراقب باش، کار برای خودت برای خانواده‌ات برای حزبت نکن که حزب خوشش بیاید دوره بعد هم تو را برای وزارت انتخاب کند، بخاطر خودت به یک جامعه ایستایی نده، خدا را ببین پروردگار را در نظر داشته باش، امام حسین روز عاشورا به خواهرشان فرمودند خواهرم، زینبم، راحتیم که همه چیز من به عین الله در برابر نگاه خدا در جریان است، من راحت هستیم، به عین الله هر جا هستی، در مغازه هستی خدا کنارت است.

پاداشِ طلافروشی که خدا را همه جا میدید

یک کسی در ملاقات با امام عصر^{علیه السلام} گفت آقا همین یک بار است می‌بینمت؟ فرمود نه باز هم می‌خواهی من را ببینی می‌توانی ببینی، آدرس بهت بدهم؟ من روزهای دوشنبه ده صبح در مغازه فلان انگشترفروش هستم که انگشتر، نقره، طلا می‌فروشد یک نیم ساعتی پیش او

۱. الجواهر السنیة، ص ۶۷

۲. حدید: ۴



می‌آیم، اگر من را هم دیدی حرف نزن فقط تماشاگر این معامله‌کننده، این کاسب باش. دوشنبه به محضر این کاسب آمد، نشست، هنوز امام نیامده بود یک پیرزن قد خمیده‌ای چادر به کمر بسته آمد گفت آقای زرگر، طلافروش، انگشترفروش، من برای نوه‌هایم بچه‌هایم مشکل پیدا کردم این انگشتر را مادرم شصت سال هفتاد سال پیش شب عروسی به من داده، این انگشتر به جون من بسته است، این را از من بخر، گفت مادرم چند است؟ گفت من نمی‌دانم من که به این کار وارد نیستم اما در این بازار در مغازه سه چهار تا زرگر رفتم یکی گفته پنج تومان می‌ارزد، آخرین قیمتی که به من دادند ده دوازده تومان است، گفت مادرم این انگشتر قیمت طبیعی‌اش نود هزار تومان است، اگر می‌خواهی پولش را به تو بدهم و انگشتر برای من باشد، اگر هم نمی‌خواهی من طبق قرآن، نود هزار تومان قرض الحسنه بهت می‌دهم انگشتر هم پیش من ضمانت باشد، برو مشکلاتت را حل کن اگر توانستی پول من را بیاوری بیاور اگر نتوانستی که بعدا به من مراجعه کن ممکن است انگشتر گرونتر شده باشد مازاد پولش را بهت بدهم، معامله انجام گرفت و پیرزن رفت، امام عصر علیه السلام وارد شد به او اشاره کرد فهمیدی چرا من رفیق جون جونی این طلافروش هستم؟ هر جا هستی فقط خدا را بیا.

سیدالشهداء علیه السلام همه خانواده را به خداوند سپردند

آخرین لحظات وداعش که داشت می‌رفت و دیگر از میدان بر نمی‌گشت یک سوال زینب کبری کرد، گفت که یابن الرسول الله شما داری می‌روی شهید می‌شوی؟ فرمود آره خواهرم، گفت تکلیف ما بعد از تو چیست؟ من، خواهرهایم بچه‌هایم، زنان اصحاب تکلیف ما در نبود تو چیست؟ فرمود خواهر التوکل علی الله، همین. خدا دارد شما را می‌بیند زینب خدا کنار شماست، خدا با شماست، تکیه به خدا داشته باشید خواهرم خدا شما را تا شام سالم می‌برد، تا کربلا برمی‌گرداند تا مدینه هم می‌رساند خدا همه کاره ماست، نه زن و بچه ما نه مردم، نه بانک، نه صندلی مجلس، نه صندلی وزارت، نه حزب، نه دار و دسته، نه قوم و خویش. توحید این است.

توحید یعنی اسقاط الاضافات، اگر اضافه‌تر از خدا در زندگی‌مان در جریان است که خودم هم آن را جریان دادم مشرک هستیم و نمیدانیم. علامه طباطبائی^۱ از منطقه شماسه، در میزان می‌فرماید اکثر مردم مشرک هستند و نمی‌دانند که «التوحید اسقاط الاضافات».

این خیلی حرف است، این خیلی مسئله است، به جز با اسقاط اضافات امکان تصفیه شدن روح و قلب وجود ندارد. آنهایی که من و شما تا الآن به آن دل بستیم برایمان چی کار کردند؟ من هم دل‌بستگی زیاد داشتم من هم مشرک بودم حالا هم هستیم، باریک‌الله‌شان، به به‌شان، چه به‌شان، راه دادنمان راه ندادنمان، چی کار کردند برای ما؟ کجای دنیای ما را مطابق رضای محبوب ازل و ابد آباد کردند؟ کدام در را از آخرت به روی ما باز کردند؟ سه تا جمله بگوییم بدون اینکه تفسیر بکنیم، این سه تا جمله آدم را دیوانه می‌کند، چه عشقی دارد، مست می‌کند؛

۱. «لا اله الا الله، اسقاط الاضافات، لا اله»، همه را بریز دور الا الله

۲. «لا حول و لا قوة الا بالله»: هیچ تغییری و قدرتی جز به او نیست هیچ، لای نفی جنس است لا حول هیچ تغییری «و لا قوة و هیچ نیروی الا بالله العلی العظیم»
و جمله سوم، وای از این جمله سوم

۳. «لیس فی الدار غیره دیار»، اصلاً هیچ کس غیر از او وجود ندارد همه ما نمود هستیم نه وجود، وجود یک نفر است، ما نمایش وجود هستیم شما با نمایش روی پرده چه دنیا و آخرتی را می‌خواهی آباد بکنی؟ تمام نمایش است؛ وجودی وجود ندارد، من عاشق مرحوم حکیم بزرگ الهی حاج ملا هادی سبزواری^۲ هستم، ده شب سبزواری منبر می‌رفتم شبها می‌رفتم خانه، صبح‌ها تا ظهر ده روز می‌رفتم سر قبرش، از تمام دهات‌های سبزواری زنها

۱. علامه سید محمد حسین طباطبائی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ق) مفسر، حکیم، اصولی، فقیه، عارف و اسلام شناس.

نویسنده تفسیر شریف میزان و کتاب‌های فلسفی بدایه الحکمه، نهایه الحکمه و اصول فلسفه و روش رئالیسم. از شاگردان مرحوم آیه الله سید علی آقا قاضی طباطبائی و میرزای نائینی.

۲. حکیم، عارف و شاعر شیعه عصر قاجار و بزرگترین فیلسوف قرن ۱۳ است. مشهورترین اثر او شرح منظومه در حکمت و منطق است.



بچه به بغل بچه مریض، ناراحت، رنجیده کنار قبر حاجی می آمدند با انگشت گرد و خاک
روی سنگ قبرش را می مالیدند به بچشان و می رفتند، حاجی خیلی ادم آبروداری است
شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست^۱
پرتو روی تو زیب نظری نیست که نیست
چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را
پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
ز فغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان
سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست
گوش اسرار شنو نیست وگرنه اسرار
بَرش از عالم معنا خبری نیست که نیست
موسی ای نیست که دعویّ انا الحق شنود^۲
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
گوش موسایی ندارم. اگر امشب یک پرده گوش موسی را به ما بدهند از همه عالم
می شنویم ﴿اِنِّی اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا﴾^۳.
تجارت مادی دو جور است: حلال و حرام، به خواست خدا با همدیگر بحث را دنبال می کنیم.

روضه اباعبدالله

شب جمعه است تا امام حسین به دنیا نیامده بود یک گریه عبادتی در عالم بود آن هم
گریه من خوف الله بود، همین. ابی عبدالله علیه السلام که به دنیا آمد خود خدا گریه را دو تا کرد،
«من الله، من خوف الله و البكاء علی الحسین»، دو تا گریه شد.

۱. هر چی شورش عاشقانه در این عالم است فقط خود تو هستی (از بیان استاد)

۲. موسی وقتی وارد کوه طور شد این صدا را شنید: «اِنِّی اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا»، ای موسی در این عالم
یکی است آن من هستیم. «لیس فی الدار غیره دیار».

۳. طه: ۱۴.

جلسہ دوم

دنیا

یکی از کلماتی که در قرآن مجید از جزء اول تا پایان قرآن زیاد به کار گرفته شده و چون روایات بیش از آیات قرآن است به تناسب بیشتر بودن روایات این کلمه در روایات بیشتر به کار گرفته شده کلمه دنیاست.

دنیا در لغت

دنیا از نظر لغت عرب افعَل و تفضیل است، ببخشید مونت است مذکرش دُنُو است، معنای دنیا یعنی جای نزدیک، نسبت به عالم آخرت دنیا به ما یک زمان متصل و یک زمان نزدیک است، اگر بخواهیم با دقت به این کلمه نگاه بکنیم که دنیا یعنی چه، دنیا کجاست، چیه؟ دنیا یک ظرف زمانی است امروز است که در تعبیرات روایات هم به همین معنا آمده امروز، عاجل، الان.

علت باارزش بودن دنیا

این ظرف بسیار ظرف پرارزشی است چرا؟ چون تمام نعمت‌های مادی پروردگار و نعمت‌های معنوی پروردگار در این ظرف قرار داده شده. دلیل ام هم یک آیه سوره لقمان است عنایت بفرمایید به این آیه.



می‌گوید امروز در این دنيا یعنی در این ظرف ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ لغت اسبغ با سین و غین است، اسبغ اسبغ، سبغ، به معنی تمام و کمال است، من در این ظرف تمام نعمت‌های مادی و معنوی‌ام را به شما کامل عنایت کردم، هر چه که انسان نیاز داشته در جهت مادی در این ظرف پر کرده، از منظومه شمسی گرفته تا گردش گاه‌ها، دریاها، صحراها، زمین‌های کشاورزی، انواع حیوانات نباتات، جمادات، هیچی برای انسان از نعمت‌های مادی فروگذار نکرده با این وجود پس چرا فقیر در دنيا زیاد است؟ اگر می‌گوید علیکم، خب این همه فقیر چرا در کشور ما و کشورهای دیگر وجود دارد؟

علت فقر در جهان

برای اینکه ثروت مادی و نعمت مادی حق که در این ظرف قرار داده شده سالهاست، قرن‌هاست، دست ستمگران و قلدران و زورگویان و غارتگران است.

تحمل ظلم معصیت است

به ملت‌ها می‌گوید تحمل ظلم معصیت است، سکوت در برابر ظالم گناه است. دست ظالم را از زندگیتان کوتاه کنید. اگر درست بگویم هفتاد درصد امکانات کره زمین که فعلا هفت میلیارد بخور دارد دست امریکاست هفتاد درصد، در امریکا هم از این هفتاد درصد امکانات طبق تظاهرات و شعارهای سه چهار سال پیش خودتان نود و نه درصدش دست غارتگران و دزدان و مسیحیان بدتر از یهود امریکاست یک درصدش پخش بین مردم است.

نعمتی که از طرف خداوند در این سفره کامل قرار داده شده را به ما نمی‌دهند، خدا هم به ما عقل داده قدرت داده، جمعیت داده ما هفت میلیارد نفر هستیم تعداد دولتی‌های امریکا انگلیس، اسرائیل، اروپا، چین چقدرند؟ این هفت میلیارد زورشان به این تعداد دزد غارتگر غاصب نمی‌رسد؟ کاملا می‌رسد با این ارزیابی تمام اشکالات و ایرادات از ذهن ما می‌رود



بیرون که فقر کار خدا نیست، مسکنت^۱ کار خدا نیست، آنی که کار پروردگار است اسباب نعمت است یعنی قرن به قرن سر این سفره امکانات کامل گذاشته. از نظر فیزیکی مگر هفتاد و دو نفر که شش هفت تا هم ده یازده ساله تا شش ماهه بودند زورشان به حکومت یزید می‌رسید؟ نه؛ هفتاد و دو نفر با حکومت گسترده بنی امیه جنگشان جنگ صددرصد نابرابر بود، ولی جنگی بود که خدا انبیا، ائمه، تأیید کردند چون اگر این جنگ هم اتفاق نمی‌افتاد سیدالشهدا علیه السلام فرمود ته مانده دین را هم لیسیده بودند و رفته بود پرچم توحید برای ابد سرنگون میشد این جنگ نابرابر لازم بود، اما فقط اگر آن هجده هزار خائن بی‌وفای خبیث آلوده که نامه به ابی عبدالله نوشتند که بیا کمک می‌دادند، سیر تاریخ را ابی عبدالله علیه السلام عوض کرده بود. امام جنگ‌اش منتهی به این شد که دین بماند؛ دین هم ماند، اما تاریخ به طور کامل عوض نشد؛ هنوز هم می‌بینید بعد از هزار و پانصد سال قلدران، دزدان و زورگویان حکومت دارند بعد هم اگر یک جامعه‌ای حرکت کند برای دفع ظلم، دیگر جوامع کمک نمی‌دهند، پنج سال است شیعیان بحرین، دو سال است شیعیان یمن دارند کشته می‌دهند آتش می‌گیرند، همه چیزشان را دارند تخریب می‌کنند دولت‌ها و ملت‌ها نشستند و می‌خندند ما هم که تنها هستیم اگر ایران به تنهایی وارد دفاع فیزیکی شود چهار تا بمب ده برابر هیروشیما را هم خرج مامی‌کنند باز پرچم دین می‌خوابد.

گناهکاران عالم

الان مادو تا گنهکار در دنیا داریم یکی دولت‌های دزد و ظالم یکی ملت‌های ساکت و گرنه نعمت کم نیست، این را من از قول خارجی‌ها برایتان بگویم بالینکه ذره‌ای ارادت به این پست‌های مسیحی و یهودی از عالم و غیر عالم ندارم، ولی آنها ارزیابی کردند که پنج قاره زمین که در آب نیست بیرون از آب است با این پنج اقیانوس در آغوش زمین توان دارد که پنجاه برابر جمعیت فعلی کره زمین را خانه‌دار کند جوان‌هایشان را زن بدهد، دخترهایشان را شوهر بدهد و یک زندگی نسبی با رفاه برایشان فراهم کند این مادر که اسمش کره زمین است شیر کم ندارد که به بچه‌هایش بدهد پنجاه برابر اضافه دارد، ولی می‌برند می‌خورند،

۱. مسکنت: مفلسی، ضعف، فقر، بی‌چارگی (لغت‌نامه دهخدا).

نابود می‌کنند، اسراف می‌کنند. جنایت می‌کنند. آتش می‌زنند میلیارد میلیارد عربستان پولش را می‌دهد به امریکا اسلحه می‌خرد آتش می‌زند، نابود می‌کند. کم نداریم؛ اشتباه داریم نه اینکه کم داریم.

خب بحثی در زمینه نعمت مادی و اقتصاد و بازار و تعادل و اینها ندارم، خواندم، اما کار من نیست که روی منبرها بگویم، نه استاد اقتصاد هستیم نه بحث اقتصادی درخور من است، بگویم کسی گوش نمی‌دهد، ما در این بحث‌ها گوش بده هم نداریم که حالا کسی گوش بدهد که بتواند مشکل راحل کند این یک نوع نعمت که از زمان حضرت آدم علیه السلام در ظرف دنیا کامل و تمام تا حالا ریخته شده است.

آثار مخالفت با خداوند

خداوند در قرآن یک پیام هم داده که این سفره را با آتش گناه خشک نکنید، پیام داده که مخالفت با من ضرر دارد شما را دچار قحطی می‌کند، خشکسالی می‌کند، طوفان می‌کند، سونامی می‌کند، زلزله می‌کند، دچار چه کنم چه کنم می‌کند، کلاف سردرگم‌تان می‌کند، یک جا گشنه می‌مانید، یک جا دارید گیرتان نمی‌آید بخورید، یک جا باران نمی‌آید، یک جا آنقدر باران می‌آید که زمین زراعتی را نابود می‌کند یک جا رنج دارید دریای‌تان آرام است، یک جا سونامی می‌آید در پنج دقیقه دویست هزار نفر را با هر چی هتل و خانه لب دریاست می‌خورد اثری ازش باقی نمی‌گذارد یک جا سرسبز است دویست و پنجاه کیلومتر باد می‌زنم ماشین‌ها را ببرد، طاق‌ها را بلند کند، چند هزار تا را بکشد، یک ده دقیقه یک تکان سونامی به ژاپن می‌دهم که یک سوم مملکت را نابود می‌کند. گناه نکنید که این نعمت‌ها بماند این را هم هشدار می‌دهد.

نعمات معنوی

صحبتی در باب بلاها و گناهان هم ندارم، این بحث هم گوش بده ندارد، نه اینکه ندارد، این بحث‌ها را مسخره هم می‌کنند؛ ولی قرآن است چه کنیم، اما در این ظرف،^۱ نعمت‌های



معنوی هم پر کردم نَعْم ظاهرة و باطنه، عقل، فطرت، روح الهی، نفخت فیه من روحی، دین، لازم داشتید بهتان دادم، کتاب آسمانی نیازتان بود، صد و چهارده تا دادم، معلم دلسوز بی‌اجر، بی‌جیره مواجب، بی‌ویزیت لازم داشتید، صد و بیست و چهار هزار تا بهتان دادم، در این ناحیه هم من هیچ چیز کم نگذاشتم.

رعایت حقوق دیگران

حقوق حیوانات

شما فقط قوانین الهی را درباره حیوانات ببینید، هیچ چیز کم نگذاشته است. شب نوزده ماه رمضان یکی از شبهای احیاست که در این سه شب آن یک شب مبهم است، یا نوزدهم است یا بیست و یکم است یا بیست و سوم است، امیرالمومنین علیه السلام با همه وجود، توجه به قانون رعایت حقوق حیوانات را دارد شب نوزدهم دارد می‌رود کشته شود می‌داند هم کشته می‌شود اما وقتی در حیاط خانه زینب کبری مرغابی‌ها می‌آیند عبایش را به دهان می‌گیرند یعنی امشب را نرو مسجد می‌ایستد، زینب را صدا می‌زند می‌گوید دخترم اینها حق آب و دانه و استراحت دارند اگر می‌توانی حقوق این حیوانات را رعایت کنی نگهشان دار عزیز دل، اگر نمی‌توانی آزادشان کن، اینجا گشنه نمانند بی‌آب نمانند. اینها حق حیوانات است، مردم برای نماز واجب یک وضو می‌خواهند بگیرند سه اثر برای وضو در سوره مائده بیان کرده است، خود شما بزرگواران خانم‌ها آقایان محبت کنند امشب آیه ۶ سوره مائده^۱ را ببینند.

حق دیگران

مردم برای نماز واجب یک وضو می‌خواهند بگیرند چند اثر برای وضو در سوره مائده بیان کرده است، خود شما بزرگواران خانم‌ها آقایان محبت کنند امشب آیه ۶ سوره مائده را ببینند. من هوا سرد است نمی‌خواهم بروم داخل حیاط شیر راباز کنم وضو بگیرم، روشویی هم هنوز در خانه نگذاشتم، در کتری یک خرده آب گرم می‌ریزم می‌آیم در پنجره را باز

۱. ﴿ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید الله لیطهرکم ولینزلت نعمته علیکم لعلکم تشکرون﴾ مائده: ۶

می‌کنم وضو بگیرم، مگر وضو چقدر آب می‌خواهد؟ من گاهی در اتاق نشستم نیاز به وضو دارم یک بشقاب می‌گذارم جلویم با یک استکان وضو می‌گیرم یک خرده هم آب اضافه می‌ماند؛ بیشتر که نمی‌خواهد؛ اسراف مذموم است، با این کم آبی و گرانی تامین آب شیر را باز کنم نگه دارم تا آخر که می‌خواهم وضو بگیرم. وضو که ده لیتر آب نمی‌خواهد یک استکان، غسل جنابت برای نماز اگر واجب می‌شود با یک کاسه آب می‌شود غسل کرد یک استخر لازم نیست آدم با دوش حمام بریزد روی سرش، تمام را برای ما گفتند، حالا آدم در پنجره را باز کردم که آب روی فرشم نریزد، دارم وضو می‌گیرم، یک زمین ملک دیگران پای دیوار خانه‌ام است یک زمین دویست متری، نمی‌دانم صاحبش راضی است یا نه که من آب روی زمینش بریزم گرچه از لای انگشت‌هایم پنج تا قطره بریزد اگر رضایت صاحب زمین را ندارم وضو باطل است، باطل.

حق تصرف در مال دیگران

در سفر هستیم در جاده هستیم، آب پیدا نمی‌شود، مقداری جنوب جاده را رفتیم، شمال جاده را رفتیم، شرق را رفتیم، غرب را رفتیم، واجب است نماز را بخوانم آب پیدا نشد یک ماشین آمد رد بشود یک فلاکس کوچک آب به من داد و رفت در فلاکس را شل کردم نماز دارد دیر می‌شود یک سگ تشنه رسید کنارم دارد له له می‌زند وضو بگیرم یا آب را بدهم به سگ؟ پیغمبر می‌گوید حق نداری وضو بگیری آب را به این تشنه بده تیمم کن نماز را بخوان، در نعمت‌های مادی چیزی فروگذار نشده مردم روی سر عروس و داماد تهران ما به عنوان شاباش سکه می‌ریزند، نُقل می‌ریزند، شکلات می‌ریزند، اینجا نمی‌دانم به شاباش چی می‌گویند، اینهایی که می‌ریزند روی سر عروس و داماد آیا ملک عروس و داماد است؟ ملک ریزندگان است؟ حق تصرف با مهمانهاست؟ تمام را دقیقاً فقه اهل بیت بیان کرده است.

یک بار من یک روایت معنوی دیدم به نظرم چیزی نیامد جوان بودم البته نفهم بودم، طلبه هم نبودم اما هنوز نمی‌فهمیدم، حالا هم نمی‌فهمم حالا که بزرگتر شدم بیشتر نمی‌فهمم، چون هر چی آدم بزرگتر می‌شود می‌بیند بیشتر نمی‌فهمد یک خرده دیگر بروم جلو می‌فهمم



که اصلاً نمی‌فهمم، اگر خدا لطفی کند به خاطر آقایی خودش است نه من، روایت از علامه مجلسی بود که پیغمبر می‌فرماید از اتاق می‌آیید بیرون کفش‌هایتان را می‌خواهید پایتان کنید بردارید بتکانید، من پیش خودم گفتم این دیگر خیلی خنده‌داره این هم شد قانون، معنویت، پایم را کردم تا کفش تا مچ پایم بعد تا زانویم سوخت درآوردم تکاندم دیدم یک زنبور زرد بزرگ از شدت سرمای حیاط ما رفته ته کفش که از باد و سوز پناه بگیرد زد به من گفت آقا شیخ فضولی موقوف غلط کردی که فکر کردی این هم شد قانون، برای پا در کفش کردن هم به ما تعلیمات دادند. ریز نکنم حرفم را یک آیه بخوانم.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ مقدمه بحث امشب. کنار این همه نعمت مادی، کنار این همه نعمت معنوی خدا از ما دعوت کرده بیا یک تاجر عاقل خردمندی باش این دو نوع نعمت را زیر نظر من و طرح من هزینه کن که هیچ ضرر و خسارتی در دنیا و آخرت بهت نزند. آیاتش را در جلسات بعد می‌خوانم اگر خدا بخواهد توفیق بدهد چه آیات فوق العاده‌ای است آخر یکی از آیات تجارت می‌گوید ﴿تِجَارَةٌ لَّن تَبُورَ﴾^۲

حق فرزندان

آیه یک مقدار مفصل است بعداً قرائت می‌کنم می‌گوید اینهایی که این گونه با نعمت‌های من برخورد می‌کنند، هر دو نعمت مادی و معنوی، در آیه وارد شده است، اما اول نعمت معنوی را بیان می‌کند بعد نعمت مادی را، اینهایی که با نعمت‌های معنوی من برخورد صحیح دارند که برخوردشان با آن نعمت هم به هدایت من است که با این لقمه نان، با این لباس، با این ماشینت، با این درآمد مالی، با این خانه‌ات، با این زن و بچت، با همه این‌ها چی کار کن، همه را راهنمایی کرده، راهنمایی‌هایش هم عجیب است، می‌گوید پدر و مادری که بچشان را بغل می‌کنند بزرگ و کوچک بودن بچه فرقی نمی‌کند، گاهی در

۱. مائده: ۳.

۲. فاطر: ۲۹.

روضه‌ها می‌گویند امام حسین علیه السلام می‌خواست علی اکبر علیه السلام را ببوسد چون بزرگ بود مثلاً رویش نمی‌شد یا حیا می‌کرد، اینها دری‌وری است، آدم، عاشق بچه است حالا کوچک باشد متوسط باشد بزرگ باشد، هر وقت می‌بیند دلش می‌خواهد بچه را ببوسد، هیچ پدری مادری از بوسیدن بچه‌اش حیانتی کند، نباید حیا بکند، غلط است حیا بکند. ما پدر و مادرها دو منبع محبت هستیم واجب است این نعمت محبت را انتقال بدهیم که یکی دیگر نیاید محبت غلط به بچمان انتقال بدهد بدزدد و ببرد، چهار روز بعد بچه‌مان را از بیرون و از دانشگاه بی‌دین تحویل بگیریم، ما دائم باید در حال انتقال محبت باشیم نه به زن و بچه‌مان به پدر و مادر، به اقوام به همه مردم، ما نباید در مقابل کسی گارد بگیریم که هان منم طاووس علیین شدم، مواظب باش به من تعظیم کن دست من را ببوس، ادب کن، جلوی من حرف نزن، جلوی من نشین. مگر من خدا هستم؟

ما یک شناسنامه بیشتر نداریم نه آنی که اداره آمار ایران به ما داده یا به پدرمان داده، ما اداره آمارمان برای صدور شناسنامه امیرالمومنین علیه السلام است این هم شناسنامه ما «و انا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین»^۱ هر کسی غیر از این است همین الان از تو جمعیت بلند شود بایستد اگر من غیر از این باشم که خدا هستم اینها همه پنج تا خصلت عبد است و «انا عبدک الضعیف» اگر نیستم خدا هستم یعنی فرعون، یعنی نمرود.

دین ما هم به خانم‌ها و هم به آقایان می‌گوید اگر بچه‌ات را، بغل بگیرد، ببوسد خدا را عبادت کردید، چی کم گذاشتند از ما؟ می‌گوییم من نمی‌توانم ریز بشوم در مقررات الهی ریز شدنش سالها وقت می‌خواهد، سالها کتاب روی منبر آوردن و باز کردن و خواندن می‌خواهد، همین مقدار بدانیم «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً».

بازگرداندن مال مردم به آنها

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید پیغمبر سرش روی دامن بود چشمش، دو لبش، بینی‌اش، نشان می‌داد دارد از دنیا می‌رود، روز بیست و هشت صفر، چشمش را باز کرد، گفت علی جان سه

۱. دعای کمیل.



بار به امت من از قول من بگو مال مردم را به مردم پس بدهید گرچه به اندازه نخ ته سوزنی باشد که زنها دیگر نمی‌توانند آن نخ بدوزند باید آن نخ را دریاورند دور بیندازند، اگر از مال مردم بعد برو بالا مال بیت المال، برو بالاتر مال مسلمین، برو بالاتر نفت و گاز مسلمین، که الان از زیر قبر پیغمبر و کعبه این نفت و گاز سی درصدش می‌رود برای اسرائیل هفتاد درصدش می‌رود در دهان امریکا و انگلیس، به امت بگو مال مردم را به مردم پس بدهید گرچه به اندازه نخ ته سوزنی باشد که خانم‌ها دیگر نمی‌توانند بدوزند این دین است، دیندار کجاست؟ چند تاست؟ در مردم در ادارات، در بدنه دولت اینجوری چند تا دیندار داریم که مال ملت اگر به اندازه یک نخ ته سوزن است به مردم برگرداندند؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا

الأمانات إلى أهلها

گسترده راجع به تجارت و خسارت می‌خواهم حرف بزنم امروز تمام نوشته‌های سال قبل را نگاه می‌کردم، سال نود و چهار که اینجا راجع به تجارت و خسارت چی گفتم، این داستانی که می‌خواهم بگویم نبود یا اگر هم گفتم یادداشت نکردم ولی احتمال نود درصد می‌دهم نگفتم، این را هم بگویم و حرفم تمام است، در سن سی سالگی چهار تا منبر داشتم، صبح داشتم و بعد از ظهر داشتم و دو تا هم شب. از روز دوم و سوم متوجه شدم یک پیرمردی لنگ لنگ هر چهار تا منبر را می‌آید، مسیر ماشین‌اش هم کوتاه بود حالا من که با ماشین می‌رفتم می‌نشستم تا نوبت منبرم بشود قاری بخواند مداح بخواند آن پیرمرد می‌رسید، در یکی از مجالس عصر دهه اربعین یک سه ربع زودتر رفتم، البته من پنجاه سال است هیچ مجلس مردم را دیر نرفتم نه تهران نه شهرستان‌ها چون یک روایت محرک من بوده از جوانی که پیغمبر ﷺ فرمود: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فإليف اذا وعد» اگر دین داری، اگر خدا و قیامت را قبول داری به مردم وعده می‌دهی وفا کن؛ نکنی بی‌دین هستی؛ شوخی ندارد، جامعه باید سالم و منظم باشد، هی نگویید گناه کردن عیب ندارد، چیزی نشد،

۱. نساء: ۵۸.

۲. تحف العقول، ج ۲، ص ۴۵.

چیزی نبود، حالا مگر آسمان به زمین آمد، اینها را نباید گفت، ما بعضی گناهان داریم که نمی‌خواهم روی منبر از آن‌ها اسم ببرم پیغمبر می‌فرماید وقتی که مرد یا زن وارد به آن گناه می‌شوند عرش خدا به لرزه می‌آید.

یکیش دست دادن به زن نامحرم است، این چیز کمی نیست، دست دادن مقدمه صد جور فکر است و بعد هم تحقق زنا، که دیگر همه می‌دانید. زودتر رفتم دیدم پیرمرد نشسته، نشستم بغلش، گفتم از این چهار تا منبر من خسته نمی‌شوی؟ چون چهار تا منبر مختلف هم بود، بحث‌ها یکی نبود، گفت نه خسته نمی‌شوم، چند سالت است؟ نود، گفتم از نود سال عمرت چیزی داری به من یاد بدهی؟ گفت دارم، گفتم یادم بده، من الان یک عالم دینی هستم چقدر بلد هستم، هیچی، تا به جایی رسید دانش من که همی دانمی که نادانم، این یک کلمه را خوب یاد گرفتم که فهمیدم که نمی‌فهمم، نمی‌دانم، ما دائم باید در حال یادگیری باشیم ولو از یک پیرمرد، از کسی دیگر، دائم باید در حال یادگیری باشیم.

گفتم از دوران عمرت اگر چیزی داری یاد من بده. گفت دارم، گفتم بگو، گفت گوش بده، اینی که من می‌گویم برای سال پنجاه است، چهل و پنج سال است، آن وقت که او برای من شروع به گفتن کرد نود سالش بود، گفت شصت سال پیش، به الان می‌شود صد و پنج سال، گفت شغلم پینه‌دوزی بود سه تومن پنج شش ماه پس انداز کردم با این سه تومن حرکت کردم از تهران رفتم کربلا، باین سه تومن، سه تا تک تومن یک ماه ماندم، پول داشت تمام می‌شد آمده بودم نجف، می‌دانستم پیغمبر گفته گدایی حرام است من متدین به دین پیغمبر بودم بازو دارم، دشنه و شمع و موم و نخ و رشته و درفش را با خودم در یک کیسه ریخته بودم برده بودم اگر پول کم آوردم بشینم پینه‌دوزی کنم خرج دریاورم، آمدم در بازار نجف بازار حویش، که الان هم هست، قیافه یک بزازی را دیدم که مومن بود، دیندار بود، در مغازه رفتم سلام کردم گفتم ایرانی هستم زائر هستم، سه تومن پول آورده بودم دارد تمام می‌شود پینه‌دوز هستم به من اجازه می‌دهی روزها بر بازار به جرز دیوار مغازه‌ات تکیه بدهم پینه‌دوزی کنم؟ این دین است، طوعه هنوز مسلم ﷺ را نشناخته بود، مسلم به طوعه گفت من خانه ندارم امشب رادر این کوچه هستم اجازه دارم به دیوار خانه‌ات تکیه بدهم؟ گفت نه، بیا تو، چرا به دیوار خانه تکیه بدهی.



مسلم ابن عقیل رضی الله عنه است، برای تکیه دادن اجازه می‌گیرد، این دین است، همین‌جور میلیاردها مال مردم و ملت و بیت المال را خوردند فاتحه، هیچ کس در این عالم نیست یقه آدم را بگیرد خدا قیامت، دادگاه‌ها، انبیا پس اینها چیه؟ گفت آقا هر چی پول کم داری نوکرت هستم بهت می‌دهم تا وقتی کربلا و نجف هستی، گفتم نه، فقط اجازه بده من پینه‌دوزی بکنم، گفت بفرما، کفش پاره‌ها را می‌آوردند به من می‌دادند می‌دوختم پول خوبی هم می‌دادند، دیگر با این صاحب مغازه رفیق شده بودیم چایی بهمان می‌داد گاهی نهار می‌گفت بیا پیش من بخوریم، با هم نماز جماعت می‌رفتیم، یک روز که کارم تمام شده بود در مغازش رفتم، آن وقت صندلی میز نبود کاسب‌ها یک تُشکچه داشتند رویش می‌نشستند، من روبرویش نشستم، گفتم چند سال است در این بازار هستی؟ گفت هشتاد سال، گفتم از این هشتاد سال عمرت چیزی داری به من یاد بدهی همین سوالی که تو از من کردی گفت آره، گفتم بگو.

گفت این مغازه روبرویی را می‌بینی؟ ما با هم رفیق جون جونی بودیم ظهرها با هم نماز می‌رفتیم غروب با هم نماز می‌رفتیم با هم حرم می‌رفتیم با هم پیمان بستیم هر کدام زودتر مردیم اجازه بگیریم به خواب زنده بیاییم از برزخمان خبر بدهیم، این پیمان را کنار ضریح علی رضی الله عنه با هم بستیم، گفت این مُرد به خواب ما که نیامد گفتم حتما اجازه ندارد هفت هشت شب گذشت یک شب به خوابم آمد، چهره اش را گرفته بود، سلام کردم گفتم از برزخ چه خبر؟ گفت که رفیق تمام پرونده‌ام را امضا کردند گفتند قبول است نمازهایت روزه‌هایت، زیارت‌هایت، کاسی همه قبول است. یک گیر داری نمی‌توانیم ردّت کنیم، باید بمانی تا قیامت آنجا گیرت رد بشود. «لا اله الا الله».

ما در برزخ چی کار بکنیم، اجازه دادند به خواب تو بیایم گیرم هم این است یک روز نهار خانه‌مان آبگوشت خورده بودم گوشتش هم فراوان بود، یک ذره گوشت لای دندانم گیر کرده بود در راه که می‌آمدم اذیتم می‌کرد، خلال پیدا نکردم، این خرمافروش دم صحن که حصیر خرما در حصیر می‌فروشد، -من دیده بودم آن حصیرها را خوزستان هم داشت، یک سبد حصیری گردی بود در کوچکی داشت- صاحبش نبود ولی ظرف خرمایش روی



سرمایه‌های تجارت پر سود در دنیا

زمین بود، من خم شدم اندازه یک خلال از آن حصیر کشیدم بیرون دندانم را خلال کردم و آن را کنار انداختم، به من می‌گویند بی‌اجازه مالک برای چی در ملک مردم تصرف کردی؟ رد هم نمی‌کنند ماندم. تو را به جان علی فردا برو پیش این خرمافروش من را نجات بده، رفاقتت را با من تمام کن یا پولی بهش بده راضی بشود یا رضایتش را بگیر. آدمم بهش گفتم هر چی پول می‌خواهی بهت بدهم رفیق من گیر تو است گفت خدا رحمتش کند پول نمی‌خواهم شب جمعه بعد خوابش را دیدم دعایم کرد گفت آزادم کردی گیر بودم.

«اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة» با این مجموعه نعمت بیاییم تاجر خوبی باشیم.



جلسہ سوم

اعمال انسان

مضربودن انسان

تاکنون هیچ خردمندی متفکری صاحب عقلی، اعلام نکرده تمام انسان‌ها پاک، طیب، طاهر، بی‌شرّ، بی‌ضرر و بی‌خسارت‌اند. نگفته تمام مردم دنیا از نظر عمل و اخلاق و رفتار در یک سطح هستند.

چرا که چنین فتوا، نظر و نگاهی را، نه فطرت قبول دارد نه عقل می‌پذیرد نه اندیشه حکم می‌کند، و نه برای کسی یک مطلب قابل قبولی است؛ مردود است. آن فتوا و نظری که درست است و همه خردمندان تاریخ قبول داشتند آیات الهی هم در کتب آسمانی بر همین اصل نازل شده این است که مردم در دوره تاریخ دو گروه بودند. یا برای خودشان و یا برای دیگران منبع شرّ و ضرر و خسارت بودند، به تعبیر قرآن «ظالم لنفسه و ظالم للناس»، هم به خودشان بد می‌کنند و هم به دیگران.

علت ظلم انسان

بدی‌شان به چه علّت است؟ برای این است که اولاً باطنشان از حقایق تخلیه است نور توحید، اعتقاد به معاد، انبیا، کتب آسمانی در قلبشان نیست. دلشان هم نخواسته یا نمی‌خواهند بر اساس عدالت، حق، صدق و درستی رفتار کنند، آن باطن خالی و این روش نامنظم و ضد عدالت و حق سبب شده یا ظلمت نفسی، ظالم به خودشان بشوند، یا به دیگران ظالم بشوند.



ظالم به پدر و مادر، زن و بچه، اقوام، و بقیه مردمی که در حوزه حیات به آنها دسترسی دارند، رفیق، همکار یا شریکشان هستند.

این گروه گاهی می‌دانند که دارند ظلم می‌کنند و کارگاه وجودشان شر تولید می‌کند و گاهی آن قدر از حوزه عقل و خرد دورند و کورند که پروردگار می‌فرماید دارند این همه ظلم و فساد و خیانت می‌کنند، «اما یحسبون انهم یحسنون صنعا»، خیال می‌کنند دارند خوب عمل می‌کنند. یحسبون، حسب در قرآن به معنای خیال است یعنی هیچ پشتوانه علمی، انسانی اخلاقی، استدلال منطقی ندارد. یک فضای سراب ماندی در باطنشان است، خدا اسم این را خیال گذاشته، اما دانایی، علم، درک و فهم که حقیقت دارند همیشه متکی بر دلیل و بر یک سلسله حقایق است، و یکی از بدترین حالات انسان این است که دچار خیال بشود، ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱.

خدا می‌بیند

من در تهران درباره همین خیال، خیال بی‌پشتوانه غیرمتکی به علم، دلیل، حکمت و برهان که از سوره بقره تا جزء آخر قرآن، چهار پنج سوره به آخر قرآن مطرح است، ﴿أَيَحْسَبُ أَن لَّنْ نَّرِیَهُ أَحَدٌ﴾^۲ این یکی از خیالات است، آیا انسان با این تولید شر، خطاکاری، بدکاری، خیال می‌کند که هیچ کسی او را نمی‌بیند؟ که حرکاتش را ضبط کند، بعد محاسبه و بعد هم جریمه‌اش کند، اگر این جور گمان می‌کند یک خیال پوک و پوچ است. اگر کسی او را نمی‌بیند پس چرا در همین دنیا گاهی دچار کیفر می‌شود، اگر او را نبینند که کیفر معنی ندارد، در یک جاده کوری دارد ظلم می‌کند، شر می‌ریزد، خب دیگر جریمه معنی ندارد، خیلی مسئله مهمی است که بیشتر مردم هم تا حالا به این فکر نکردند که اگر کسی نمی‌بیند پس جریمه نباید بشود. چون باید یکی عملش را ببیند، آن را حفظ کند بعد او را جریمه کند، اگر هیچ کس او را نبیند جریمه ندارد.

۱. کهف: ۱۰۴.

۲. بلد: ۷.



بازگشت نتیجه اعمال به خودمان

من یکبار برای دیدن مرحوم شهریار از تهران به تبریز آمدم. - اولین سفرم بود - اطرافیانش از قول خودش مسائل جالبی نقل می‌کردند، من داستان‌های مختلفی از زندگی‌اش دارم، یکی‌اش این بود، می‌گوید سال‌های آخر دانشگاه پزشکی تهران بود، دانشجو بودم بعد به علتی رشته طب را رها کرد با همان مقدار تحصیلش کارمند شد او را به نیشابور فرستادند، می‌گوید یک سرهنگی در خیابان امیریه تهران یک‌خانه بزرگی داشت شش هفت تا اتاق به دانشجوها اجاره می‌داد. من و چند تا از دوستانم در خانه این سرهنگ اجاره‌نشین بودیم، بقیه هم در اتاق‌های دیگر بیرون از این خانه بودند، جمعه‌ها دور هم جمع می‌شدیم یک نهار می‌خوردیم بحثی می‌کردیم یک تفریحی داشتیم، پنج و شش بعدازظهر هم جلسه مهمانی تمام می‌شد مردم می‌رفتند.

یک روز مهمانی نوبت من بود، چهار پنج تا از دوستان آمدند نهارمان را خوردیم، هنوز لقمه در گلویمان بود که در اتاق را زدند، من در را باز کردم دیدم گماشته سرهنگ است، گفت آقای شهریار آخر برج است کرایه‌ات را بده، گفتم من مهمان دارم برو فردا بیا گفت نمی‌روم، گفتم شاید الان پول نقد نداشته باشم، اصرار نکن، فردا بیا. با اتکای به قدرت سرهنگ گفت نمی‌آیم، چقدر هم زشت است آدم با اتکا به قدرت دیگران کارهای انحرافی بکند، زشت و بد بگوید، بد عمل بکند، بگوید دایمی‌ام سرهنگ است عمویم وکیل است، دامادمان وزیر است پدرت را درمی‌آورم. نه پدر هیچ‌کس را درنیاورد چون اگر پدر کسی را درنیاوردی جدوآباد خودت را درمی‌آورند. وقار، ادب، صبر، حوصله، تأنی، نرمی، همه سرمایه‌های تجارت برای آخرت است، گفت دیدم از رو نمی‌رود، بلند شدم یک چک در گوشش زدم، چرخ خورد، گفتم بی‌تربیت برو گم شو. رفت. ما هم به عواقب این مسئله توجه نکردیم که حالا برود به سرهنگ بگوید، بیایند و ما را اذیت کنند، او رفت، جلسه به تمام شدن نزدیک بود من پشیمان شدم به خودم گفتم کار بدی کردی، خدا کند آدم خوابش نبرد، یا به قول قرآن دچار خیال نشود آن هم بدترین خیال که در فضای خیال به تمام بدی‌هایش بگوید: یحسبون انهم یحسنون صنعا، دارم خوب عمل می‌کنم، دارم درست عمل می‌کنم کی می‌گوید کار

من بد است؟ گفت کسل بودم عصر جمعه بود دلگیر بود، بچه‌ها هم رفتند تک‌وتنها بلند شدم و از خانه بیرون آمدم. به‌طرف دست راست خیابان امیریه آمدم شروع کردم زیر درخت‌های چنار به‌طرف منیریه قدم زدم، از همه‌جایی خبر بودم، یک هفت هشت ده قدم که رفتم چنان سیلی از پشت به صورتم خورد که یک دور گشتم، برگشتم دیدم یک خانم جوان است، بد هم زد، تا من را دید گفت آقا ببخشید من اشتباه کردم، من دو روز است با شوهرم درگیرم، خانه نیامده دنبالش هستم، خانه‌اش هم در این منطقه است، شما کت و شلوارت، هیکلت از پشت سر عین شوهر من بود، من خیال کردم اوست هر چه زور داشتم در کف دستم ریختم و زدمت، ببخشید، گفتم نیاز ندارد ببخشم چون من دو ساعت پیش در اتاق به‌ناحق همین سیلی را به گوش یک گماشته زدم، خدا باید بهم می‌زد خوشحالم حسابم صاف شد.

این که هیچ‌کس من را نمی‌بیند میدان برایم باز است و هر کاری دلم می‌خواهد بکنم، این خیال است، اگر کسی من را نمی‌بیند، اگر کسی گذشتگان را نمی‌دید پس چطور جریمه شدند؟ خب باید یکی دیده باشد حفظ کرده باشد ده سال بعد جریمه کرده باشد.

نوجوان بودم به داستان‌های حقیقی در هر کتابی خیلی علاقه داشتم - یا آنها را بشنوم - شاید پنجاه سال پیش در کتاب دیدم، یادم نیست چه کتابی بود که خان یک روستا مهمان حاکم شهر شد، استاندار، آن‌وقت‌ها به استاندار حاکم می‌گفتند. سفره را که پهن کردند یک دیس کبک سرخ‌کرده در سفره بود، خان وقتی کبک‌های در دیس را دید خندید، استاندار آدم خیلی سنگین و رنگینی بود گفت خان برای چه خندیدی؟ گفت خندم گرفت، گفت آدم که بیخودی خنده‌اش نمی‌گیرد، علت خنده‌ات را بگو، گفتم من چهل سال پیش راهزن بودم برف سنگینی آمده بود، کسی را گیر نیاوردم لخت کنم، یک‌دفعه دیدم یک کسی یک باری دارد به‌زحمت دارد در این برف‌ها گردنه را رد می‌کند، رفتم گفتم بارت را پایین بگذار، بارش را گذاشت، گفتم اسبت را هم رها کن، اسبش را هم رها کرد، گفتم ترسیدم به شهر برود خبر بدهد بیایند ما را بگیرند، خنجرم را کشیدم، گفتم خان من زن دارم بچه دارم، من را نکش، گفتم می‌کشم، در بیابان برف هیچ‌کس هم نبود، یک‌مرتبه یک کبک روی برف



نشست، من می‌خواستم او را بکشم به کبک گفت شاهد باش دارد من را بی‌گناه می‌کشد، استاندار گفت که کبک‌ها شهادتشان را دادند، جلاد سرش را ببر و ببر، بردند و او را کشتند.

نتیجه ناظر دیدن خدا

اگر کسی آدم را ببیند که ظلم، گناه و شرّش، رو نمی‌شود، خب باید یکی آدم را ببیند که کارهای زشت را پیش خودش نگه دارد تا به وقتش جریمه کند. و از این حقایق زیاد است این آیه خیلی آیه فوق العاده‌ای است که بدان تو را می‌بینند. من اگر یقین پیدا کنم اگر بدانم که من را می‌بینند یقیناً بهترین تاجر برای سود آخرتی می‌شوم. خب وقتی من یقین کنم من را می‌بینند، مشاهده می‌کنند، کارم را حفظ می‌کنند و در روز معین خودش بهم جریمه می‌دهند چه مرضی دارم به خودم یا به مردم، یا به ملت، یا به بیت المال ملت، یا به زن و بچه ظلم بکنم؟

من اگر یقین کنم من را می‌بینند آرام زندگی می‌کنم، به قول امام صادق یک تاجر با صداقت می‌شوم. یک روایت از امام صادق برایتان بگویم این از تحفه روایات شیعه است.

همه محتواها غیر از شیعه پوچ است

ما مطلقاً نمونه حرفه‌های اهل بیت را در کتابهای دیگران نداریم. بار معنوی و علمی کتابهای غیرشیعه بسیار کم است و بار معنوی و علمی کتابهای شیعه من الارض الی العرش است، خیالتان را راحت کنم غیر از شیعه چیزی ندارد بهتان بدهد، پوک است، از من بپرسید، من پنجاه سال است کتابهای غیرشیعه را از آنهایی که اسم مسلمانی را یدک می‌کشند تا کتابهای ادیان دیگر را نگاه کردم، کتابها را هم دارم، پوک است. یک شب به زندان اوین دعوت داشتم تا برای زندانی‌های بعد از پیروزی انقلاب دعای کمیل بخوانم. رئیس زندان به من گفت یکی از کسانی که امشب پای کمیل تو بود احسان طبری بود - پیغمبر کمونیست‌های ایران است - می‌خواهی او را ببینی؟ گفتم من اسمش را شنیدم بدم نمی‌آید او را ببینم. به مامور زندان گفت دم سلول احسان طبری برو و او را بردار بیاور. اولاً



متخصص شش زبان دنیا بود، یعنی روسی حرف می‌زد فکر می‌کردی مسکو به دنیا آمده، عربی حرف می‌زد فکر می‌کردی جدّه به دنیا آمده، انگلیسی حرف می‌زد فکر می‌کردی لندن به دنیا آمده، آذری حرف می‌زد فکر می‌کردی ترکیه به دنیا آمده یک اعجوبه‌ای بود. کمونیست‌های ایران هم از زمان لنین و استالین مغزی مهمتر از این نداشتند، شبی هم که با من ملاقات کرد هشتاد سالش بود، گفت در کمیل تو حال کردم، بهش گفتم یک سوال من را جواب می‌دهی؟ من می‌خواهم روی منبرها برای مردم بگویم، گفت بله جواب می‌دهم؛ گفتم احسان پنهان‌کاری نمی‌کنی؟ گفت نه چون دیگر آخر عمرم است چی را پنهان‌کاری کنم؟ گفتم چند سال در این مملکت کمونیستی را تبلیغ کردی؟ گفت پنجاه سال، گفتم چقدر کمونیست شدند؟ گفت تعدادشان را نمی‌دانم اما در تمام استان‌های کشور با کتابها و تبلیغات من کمونیست ساخته شد، خدایا چقدر عجیب بود، خدایا من روی منبر پیغمبر آن هم دهه دوم محرم برای این بندگان راست می‌گویم، چون معنی ندارد دروغ بگویم، چه نیازی به شما دارم که دروغ بگویم و با دروغ چیزی گیرم بیاید؟ با دروغ گناه و آتش گیر آدم می‌آید.

گفتم این پنجاه سالی که در کتب کمونیستی غرق بودی، درس دادی، تبلیغ کردی، نوشتی، علم کمونیستی از چه نوع علمی است؟ گفت تمام مکتب کمونیستی پوچ است، هیچی ندارد. همین. بعد هم او را بردند. نه تنها کمونیستی هیچی ندارد بلکه ادیان دیگر هم هیچی ندارند آن دین‌هایی هم که به آنها رنگ اسلام زدند هم پشت این لغت هیچی ندارند. نمونه تربیت شده‌هایشان را می‌بینید، همین‌هایی که دارند تقریباً همه دنیا را ناامن می‌کنند چون هیچی ندارند، پشت آن اسلام آنها محبت، ودّ، مودّت، عاطفه، مهر، محبت، ادب و قار، شخصیت، عظمت، نیست. پوچ است.

من اگر دنیا را نگشته بودم و با بزرگان ادیان ملاقات نکرده بودم این حدیث را امام صادق را نمی‌فهمیدم که حضرت می‌فرماید: حقیقت دین، علم، پیش ما خانواده است جایی دیگر هیچ خبری نیست. جای دیگر نروید، اگر جایی دیگر قوی بود خب من طلبه درس خوانده قم



می‌رفتم، می‌دیدم عجب مسیحیت، یهودیت، کلیسای خانگی، بهائیت، زرتشتیت، صابعی‌ها، صوفیه، خانقاه خیلی پربارتر از قرآن و اهل بیت هستند خب وجدان من درس خوانده به من حکم می‌کرد که آنور برو، اما به خدا هیچ کجا خبری نیست.

وظیفه والدین در قبال فرزندان

خانم‌ها برادران، در درجه اول خودتان یک میلیمتر از در خانه قرآن و اهل بیت یک دور نشوید و با همه وجود با محبت بکوشید بچه‌هایتان هم جای دیگر نروند، ما مسئول بچه‌هایمان هستیم، آیه نازل شد به پیغمبر **﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾**^۱ و امر اهلک، خانواده‌ات را به نماز امر کن، خانواده پیغمبر کی بود؟ امیرالمومنین، صدیقه کبری، امام مجتبی، ابی عبدالله بود آن وقت هنوز زینب کبری هم به دنیا نیامده بود. مرحوم مجلسی این روایت را نقل می‌کند بعد از این آیه پیغمبر شش ماه هر روز آمد در خانه علی می‌آمد که علی، زهرا، حسن و حسین خود نماز بودند. شش ماه در این خانه آمد و در زد. در خانه علی چفت نداشت، در زدن پیغمبر این بود: با یک دنیا حال، وقار، روبروی در خانه زهرا می‌ایستاد اینجوری در می‌زد: **«السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائکة»**، صدای پدرش را که می‌شنید پابرنه تا پشت در می‌دوید در را باز می‌کرد می‌گفت فاطمه جان علی، حسن و حسین کجا هستند؟ خانه هستند، به همه بگو دم در بیایند، می‌گفت عزیزانم نماز، و بعد خداحافظی می‌کرد و می‌رفت.

در حق بچه‌هایمان پدری کنیم، خانم‌ها در حق بچه‌هایشان مادری کنند، پدر و مادرها خانه را جوّ محبت و عشق کنند، در جوّ عشق خیلی راحت می‌شود دین را انتقال داد، نگو بچه‌ام تلخ است با من خوب تا نمی‌کند، تو تلخی را بردار بد تا کردن را بردار، او هم عاشقت می‌شود. همه جاهم می‌رود تعریف میکند بابایی دارم که هیچ کس ندارد، دختر می‌گوید مادری دارم که هیچ کس ندارد.

بازگشت به روایت امام صادق علیه السلام

امام صادق می‌فرماید: ﴿أَحْسِبُ أَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾^۱ داود چون در بین انبیا شغلش دادگستری بوده، کار قضاوت، پرونده، محاکمه داشته، قاضی وقتی قاضی است که داود باشد قاضی باید برود اخلاق و رفتار و کردار و محاکمات داود را ببیند یک داود کوچک بشود، حالا داود پیغمبر که نمی‌شود، راهی غیر از این راه دوزخ است، شوخی هم ندارد، یک روز در محکمه مشتری نبود گفت خدایا من دلم می‌خواهد به من اجازه بدهی یک پرونده را با باطنش رسیدگی کنم، قاضی باید پرونده را با دلائل و بینات رسیدگی کند آقا سند، فتوکپی، کارت ملی، شاهد داری؟ اینها دلائل برای قاضی است. قاضی حق ندارد از این مرز بیشتر برود، انبیا هم حق نداشتند بیشتر بروند برای اینکه آبروی مردم به باد می‌رفت. خطاب رسید نه، من بنا ندارم باطن پرونده را برای کسی رو کنم، تو براساس دلیل و شاهد و بینه سند، استشهاد، قضاوت کن. امام صادق می‌فرماید اصرار کرد خدا قبول نکرد دوباره اصرار کرد، خدا قبول نکرد، خطاب رسید من یک چشمه‌اش را نشانت می‌دهم اگر طاقت داشتی بقیه چشمه‌ها را هم نشانت می‌دهم. فردا یک پیرمرد محاسن سفید ظاهرالصلاح مچ یک جوانی را گرفته، دارد او را به دادگاه می‌کشد. جوان هم نمی‌خواهد بیاید، زورش به این پیرمرد نمی‌رسد، وقتی آمدند من به تو می‌گویم چی کار کن، فردا در اتاق نشسته بود، دید یک پیرمرد محاسن سفید مچ یک جوان را گرفته، با هم دعوا و داد و بیداد دارند، گفت بشینید، چون منتظر شد خدا پشت پرونده را باز کند، خطاب رسید داود همین الان پیرمرد را به حیاط ببر بگو سرش را از بدن جدا کنند، پیرمرد به داود گفت این مجرم است. من یک باغ انگور آباد دارم این جوان اول صبح آمده خوشه‌های انگور را دیده بعضی‌هایش را چیده خوشش نیامده پرت کرده، از یک درخت دیگر یک خوشه چیده، آن را هم حسابی خورده، من مچش را گرفتم پیش تو آوردم تا محاکمه‌اش کنی برای چی حکم اعدام من را می‌دهی؟ داود گفت ببرید سرش را بزنید گوش ندهید.

پیرمرد را کشتند، پروردگار فرمود جوان را نگه دار. این پیرمرد در جوانی هایش از آن لات‌های قلدر بوده، این باغ انگور آباد هم مال پدر این جوان بوده، یک روز به باغ بابای این جوان رفته و او را کشته، جنازه‌اش را هم به بیرون باغ انداخته، بعد خانم این مقتول آمده گفته کی این را کشته؟ پیرمرد گفته من هم دنبال قاتل می‌گردم، پیرمرد ملک را به نام خودش می‌کند و با مادر این جوان ازدواج می‌کند این بچه هم دو سه سالش بود یتیم بود، تمام سند باغ را به نام جوان بزن، پیرمرد خبیث پول فروش چند ساله انگور را نزدیک چهل هزار دینار است در یک جعبه محکم ریخته، فلان گوشه باغ دفن است، آدرش را به جوان بده تا برود، چون وارثی غیر از این بچه ندارد و مادرش هم آن صندوق پول را بردارد. باغ و پول به صاحبش رسید، خون به ناحق ریخته شده آن مرد مظلوم هم با اعدام این جبران شد. اگر کسی ما را نمی‌بیند پس چطوری گناهان ما تلافی می‌شود؟

اگر بحث تلافی در کار نبود ما را نمی‌دیدند پس عالم خدا نداشت که ما را ببیند اما الان که در جهان تلافی می‌شود البته یک ذره از آن در دنیا و تمامش در آخرت تلافی می‌شود، معلوم می‌شود جهان دیده‌بان دارد، چون دیدبان دارد بیا یک تاجر درستکار شو با نعمت‌های مادی و معنوی خدا تجارت آخرتی کن.

دین نگذارد که خیانت کنی ترک درستی و امانت کنی
فتنه آفاق ز بی‌دینی است زشتی اخلاق ز بی‌دینی است
صدق و سعادت ثمر دین بود هر که خوش اخلاق خوش آئین بود

ولی برادران، خواهران و جوانان امشب از این جلسه این یک کلمه دین را به یادگار ببرید، خدا سوال می‌کند ایحسب الانسان ان لم يقدر عليه احد؟ کسی خیال می‌کند با این همه شری که دارد او را نمی‌بینند؟ اگر نمی‌دیدند پس چطوری انتقام شرها را می‌گیرند؟ می‌بینند.

خدایا خودم را می‌گویم ازت غافل هستم، حواسم به تو جمع نیست، دور هستم، از کی بپرسم که این دوری بس است یا دورتر شوم؟ پنجاه سال هی فاصله است، کارم به تاریکی و کسالت رسیده، کارم به جایی رسیده سر و صورتم سپید شده. دوست دارم عبادت را ترک کنم چون خوشم نمی‌آید خسته می‌شوم. محبوب من دیگر چقدر دورتر بروم؟ من

سرمایه‌های تجارت پر سود در دنیا

که دور شده‌ام، شصت هفتاد سال هم گذشته، این جاده پرفاصله را نمی‌توانم برگردم بیا خودت دست من را بگیر و برگردان، به من نگو برگرد با چه پاییی، چه قدرتی، چه حالی برگردم؟ خدایا به همان کیفیتی که دست حر را گرفتی شصت سال فاصله را در ده دقیقه در آغوش ابی عبدالله رضی الله عنه آوردی، با همان دست هم دست ما را بگیر. مولاجان گناهان ما از حر سنگین‌تر نیست، تو خیلی خدای خوبی هستی ما بد هستیم، این بندگانت دیشب یک ذره گریه کردند به تو گفتند باران بده بیست و چهار هم ساعت طول نکشید دعایشان را مستجاب کردی تو خیلی خوب هستی.



جلسہ چہارم

تجارت پر سود

از سوره‌هایی که تجارت سودمند و با منفعت در آن مطرح است سوره مبارکه فاطر در حدود جزء بیست و سوم قرآن است، اگر بنا باشد عمیق درباره آیه‌ای که تجارت را مطرح کرده بحث بشود جلسات واقعا زیادی را می‌طلبد چرا که یک سلسله لطائف و دقایق و حکمت‌ها در باطن این آیه است که پرونده بسیار مفصلی است. دیروز که در نوشته‌ها این آیه را می‌دیدم که برای این جلسه تنظیم کردم به نظر رسید این آیه مباحثش در این جلسه به پایان نمی‌رسد.

انفاق ظاهری و باطنی

متن آیه را بخوانم، دو آیه است به هم پیوند دارد و وصل است، «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ» این یک جمله، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» این جمله دوم، «وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» این جمله سوم، با تحقق این سه حقیقت پروردگار نظر و رای می‌دهد، اولئك یعنی اینهایی که اهل تلاوت و اقامه نماز هستند نه قرائت نماز، و اهل پول خرج کردن و متاع خرج کردن، هم در ظاهر یعنی جلوی چشم مردم و هم در باطن هستند. برای چی اینقدر جلوی چشم مردم دست به جیب هستند؟ ریا نمی‌شود؟ نه برای اهل خدا ریا مطرح نیست، اهل دل یکتانگرد یکتاگو و یکتاکردار هستند.



من نمی‌فهمم امیرالمومنین چه می‌گوید ولی پیغمبر ﷺ - در منبر منا - می‌فرمایند، تو نمی‌فهمی، خیال می‌کنی آنهايي هم که حرف تو را می‌شنوند نمی‌فهمند؟ اینجور نیست، بلکه ممکن است تو نفهمی، ولی خیلی‌ها هستند که حرفی که تو نمی‌فهمی آنها می‌فهمند، متن فرمایش حضرت این است: «رَبِّ حَامِلِ فَقْهٍ أَلِيٍّ مِنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»^۱ چه بسا کسی علمی، سرّی، حقیقتی را نمی‌فهمد ولی وقتی که آن را پخش می‌کند فهمیده‌تر از خود او کم نیست، آنها می‌فهمند، پس تو حرف را نگه‌دار پخشش کن. حرف خدا، انبیاء، ائمه، حرف به دردخور را پخش کن.

ریا برای اهل دل معنا ندارد

کسانی هستند که بفهمند، آن کسی هم که می‌فهمد و اهلش است در خود و خانواده‌اش ایجاد تحول می‌کند. زیاد هم این مسئله اتفاق افتاده است. خب من نمی‌فهمم امیرالمومنین علیه السلام درباره اهل دل چی می‌گویند، می‌فرمایند بدن‌هایشان در دنیاست روی زمین است، بازار، خانه، خیابان می‌رود، اما ارواحشان در عالم قدس است روح اینجا نیست، از آنجا دارد به بدن فرمان می‌دهد بین بشنو، بگو، نماز بخوان، روزه بگیر، روح عندالله است و اشراف به بدن دارد. بدن را زنده نگه می‌دارد تا وقتی که خدا امر بکند از بدن جدا شو.

این روح کجاست؟ من نمی‌دانم اولاً درک ارزش روح خیلی سخت است «نفخت فیه من روحی» روح دم الهی است، قرآن همین را می‌گوید ﴿نفخت فیه من روحی﴾^۲، نفخه یعنی دم، این روح در بدن مردم دم من است، نفخه من است، هیچکس در این روح دخالت ندارد. درست است که برای ساختن بدن انسان از عناصر مادی، کل ترکیبش را جمع کردم، در نطفه پدر و مادر ریختم و بدن درست شد، اما روح نه؛ روح فقط دم است. دم الهی است، بالاترین امانت پروردگار هم این روح است، بدترین مردم خائنان به روح هستند که قاتل

۱. امالی مفید، مجلس، ۲۳ ص ۱۸۶.

۲. ص: ۷۲.



روح بشوند بکشند، بهترین مردم هم امانتداران هستند که این روح پاک سالم نوری را بعد از هفتاد هشتاد سال به وسیله ملک الموت به وجود مقدس حق برمی گردانند، اینها بهترین مردم هستند امین هستند. امانتدار هستند.

انگیزه‌های اهل دل در انجام کارهای خیر علنی

خب اینها جلوی چشم مردم پول می دهند مسجد، درمانگاه، مدرسه می سازند، ریا نمی کنند، می شود ریا نکنند؟ بله می شود، چون اگر دلشان را بشکافی که چرا علانیه دارند کار می کنند در علانیه شان معلم می شوند می خواهند به مردم این راه و روش الهی و قرآنی را یاد بدهند که بخیل نباش، ثروت را با کمربند بخل نبند، آزادش کن، برای تو نیست

ثروتمندان جانشین خدا هستند، حق بخل ندارند

﴿لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ کل ثروت آسمانها و زمین برای من است، شما ثروتمند جانشین من در این ثروت هستید نه مالک این ثروت ﴿وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾^۲ من تو را خلیفه خودم قرار دادم، من چگونه دارم برای کل جهان و مخلوقات هزینه می کنم تو هم در هزینه کردن جانشین من هستی، اگر بخل بکنی از جانشینی من می آفتی، تبدیل به جنس دویای ابلیس صفت می شوی، ابلیس در بخل خیلی موجود عجیبی است به پروردگار گفت ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳ دلم نمی آید یک نفر از بندگان به بهشت بروند، اینقدر بخیل و تنگ نظر است، تازه به عزت خدا هم قسم خورد. آن چیزی که برای من لذت دارد این است که کل بندگان را در جهنم بریزم، خدا فرمود من جلویت را نمی گیرم ولی من برای بندگانم پیغمبر و کتاب و امام می فرستم، آنهایی که به حرف تو گوش ندادند برای من هستند، آنهایی هم که به حرف تو گوش دادند برای تو. یک تقسیم

۱. حدید: ۱۰.

۲. حدید: ۷.

۳. ص: ۸۲.

عادلانہ. تو نمی‌توانی مشتری‌های من را ببری من هم مشتری‌های تو را نمی‌برم آن‌ها را برای خودت می‌گذارم.

﴿لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱ به خودم قسم دوزخ را از تو و تمام شاگردان و پیروان و رهروانت پر می‌کنم. این علانیه کار خیر کردن است. من نباید در بین طلبه‌ها برای ریا منبر بروم که هزار تا طلبه بعد از تمام شدن جلسه بروند کنار همدیگر بنشینند، بگویند به به عالی بود، ردیف بود، هنرمندانه بود، زیبا بود، بله من اگر این کار را بکنم سختم با ریا آلوده می‌شود اگر نیتم این باشد، اما اگر بگویم محبوب من این دو کلمه‌ای که به من یاد دادی را به خاطر تو به بندگان انتقال می‌دهم، بقیه‌اش هم به من ربطی ندارد، این خیلی زیباست که من درس خوانده معلم درس‌نخوانده بشوم، جنابعالی که ثروتمند هستی هم معلم غافلان و بخیلان و تنگ‌نظرها بشوی این تربیت کردن است عالی است.

تمام انبیا و ائمه کار خیر را هم به صورت آشکار و هم به صورت پنهان انجام می‌دادند، نه تنها در این یک آیه کار خیر آشکار و پنهان مطرح است بلکه در خیلی از آیات دیگر نیز مطرح است.

چقدر زیباست آدم با مایه دستش، عقلش، قلبش معلم دیگران بشود، یعنی برای رشد دادن از خدا نیابت کند. دهقان بشود و نهال وجود آدمیان را تربیت کند. خب آیه از ذهنتان دور شد: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا - «مما رزقناهم» - آبرو، علم، جاهت، بیان، فکر دادم، ثروت دادم، «انفقوا مما رزقناهم سراً و علانية.»

حالت درونی انفاق کنندگان

حالا نظر خدا را درباره اینها ببینید «اولئک یرجون» دارد از دلشان خبر می‌دهد که چه دلی دارند،

جایگاه و اهمیت دل

مرحوم حکیم حاج ملا هادی سبزواری^۱ در قرن سیزدهم می فرماید، دل چه جایگاهی دارد، یک شعر خیلی پرقیمتی که در دوره عمرم دیدم این است شعر پرقیمت خیلی دیدم خیلی هم حفظ هستم اما این خیلی باحال است،
دوش بر دامن معشوق زدم دست به خواب

دست من بر دل من بود چو بیدار شدم

هر چی است همینجاست نه در دست، پاهای دهان، دندان، مو، رو، چشم و گوش. این ها را همه حیوان ها دارند اما دل را ندارند، خدا در کجا تجلی می کند؟ دل، جای محبت خدا در وجود ما کجاست؟ دل، ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۲ امام حسین علیه السلام را کجا می شود پیدا کرد؟ در دل های پاک، انبیا را کجا می شود پیدا کرد؟ در دل های پاک.

قیامت با چی ما معامله می کنند؟ سوره شعرا است، ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۳ بله پولی که به دل سالم وصل باشد برای قیامت ما کار می کند اما اگر دل بخیل باشد هم پولمان می ماند هم خودمان به جهنم می رویم، هیچ کاری برایمان نمی کند. فخر الدین عراقی می گوید:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند

که برون در چه کردی که درون خانه آیی

نه برون خانه گلی، نه، برون خانه گلی درون خانه گلی را که ابوسفیان و ابو جهل و شبیه کلیدش را داشتند، که هر وقت دلشان می خواست قفل در کعبه را باز می کردند و به داخل می رفتند، نجس ترین مردم هم بودند، هر وقت هم دلشان می خواست نردبان می گذاشتند به روی پشت بام بیت می رفتند بعد از ظهرها تا غروب قماربازی می کردند، این را نمی گوید،

۱. دانشمند علوم اسلامی، فیلسوف، عارف، شاعر و فقیه ایرانی است.

۲. بقره: ۱۶۵.

۳. شعراء: ۸۸ و ۸۹.

آن کسی که دل داشت را می‌گوید، قبل از ورود به درون کعبه، کعبه بت‌کده بود. سیصد و شصت بت روی همدیگر آویزان بود، اما احمدی که دل داشت تا وارد کعبه شد به یک صاحب‌دل دیگر یعنی علی ابن ابیطالب نشست گفت: با کف پایت به روی شانهم برو تمام سیصد و شصت بت را خورد کن و پایین بریز، ورود یک صاحب‌دل بت‌کده را خانه توحید کرد و آن را قبله میلیاردها نفر تا قیامت کرد. هر چی هست اینجاست بیرون نیست، که تو در برون چه کردی که درون خانه آبی، به دل راحت بدهم؟

بازگشت به حالت درونی انفاق کنندگان

«أَلَا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» می‌گوید اُتی الله، می‌گوید دل سلیم را خودت بردار و در محشر بیاور، کسی نمی‌آورد الا من اُتی الله بقلب سلیم. اولئک، اینها - یعنی تلاوت‌کنندگان کتاب، اقامه‌کنندگان نماز، انفاق‌کنندگان سزاً و علانیه - ﴿رَجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورًا﴾^۱ همه امید دلشان با این سه تا کارشان تجارتی است که تا ابد - لَنْ دارد - در دلشان با این سرمایه به تجارتی امید دارند که تا ابد درب خسارت به روی آن بسته است. خب چی کارشان می‌کنند؟ آیه دوم چقدر عاشقانه است قرآن آدم را دیوانه می‌کند، مست می‌کند

اهمیت قرآن

شب عاشورا به قمر بنی هاشم علیهم‌السلام فرمود عصر تاسوعاست اینها می‌خواهند حمله کنند برو بهشان بگو تا فردا برگردند من امشب کار دارم، برادر کارم هم این است: «وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي أَحِبُّ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ»^۲ من عاشق تلاوت قرآن هستم. بگو امشب ما را نکشید رهایمان کنید قرآن بخوانم، و الصلاة، عاشق نماز هستم هنوز به پنجاه و هفت سال نمازهایم قانع

۱. فاطر: ۲۹.

۲. وقعة الطّف أبي مخنف کوفی ص ۱۹۵ (ط-جامعة مدرّسین): «... فهو يعلم أني كنت أحب الصلاة له و تلاوة كتابه و كثرة الدعاء و الاستغفار...»



نشده ام، می‌خواهم امشب هم زنده بمانم نماز و دعا بخوانم، می‌خواهم امشب دعا و گدایی کنم، دعا یعنی گدایی، و الاستغفار، می‌خواهم به خدا بگویم کل عمر ۵۷ ساله من را ببخش، من در برابر آقایی و عظمت تو کاری نکردم من را ببخش.

نمی‌دانم، رد شویم، یک شب در میان دو شب در میان وارد این مباحث می‌شوم، می‌ترسم نگران بشوید که پس ما دوره عمرمان هیچ و پوچ است؟ نه هیچ و پوچ هم نیست، یک نمره‌ای آوردید که بگویند قبول هستی، همین، و این توقع را از ما نداشتند که از نمره بیست، هفت یا هشت نمره بگیریم، این توقع را نداشتند، اینقدر ما را دوست دارند که توقع‌شان خیلی بالاست، از ما بدن پرکار، دل بیقرار، مال بدون ایستایی، مال روان، مالی که از دستم برود و نماند می‌خواهند.

مال برای نگه داشتن نیست

یک داستان جالبی برایتان بگویم، بیست سال پیش در یکی از شهرهای استان شیراز برای منبر دعوتم کردند، خیلی آن وقت سرحال بودم، منبرشان بعدازظهر بود، گفتند شب اینجا منبر نمی‌آیند، یک حسینیه داشتند دو هزار متر بود پر هم می‌شد، یک روز نیم ساعت به اذان مغرب مانده بود، منبر که تمام شد بیرون آمدم. کسی با لباس و کفش معمولی آمد جلویم را گرفت، گفت نمی‌گذارم به منزل آقایی که دعوت کرده بروی. باید با من یک جا بیایی یک چیزی را نشانت بدهم بعد برو، گفتم فردا گفت نه، فردا پس فردا نمی‌شود، یک دهاتی جالبی بود. خیلی هم عادی برخورد می‌کرد، فکر می‌کرد که من برادرش یا شاگرد یا کارگش هستم من هم لذت می‌بردم که با این برخورد هی دارد به من سوزن می‌زند و بادم را خالی می‌کند، خدا کند همیشه بغل دست آدم تا آخر عمر یکی باشد هی باد آدم را خالی کند و گرنه آدم می‌ترکد نابود می‌شود.

معطلش کردم که هی معمولی معمولی بامن حرف بزند گفتم نمی‌آیم، گفت مگر دست خودت است؟ مچ دستت را می‌گیرم و می‌برمت، نمی‌آیم، تو کی هستی که نیایی، هی ادامه داد، آی چه لذتی دارد خدا یکی را کنار آدم قرار بدهد در سر آدم بزند که چه خیرته؟ کله‌ات

سرمایه‌های تجارت پر سود در دنیا

را اینقدر بالا گرفتی سینهات را جلو دادی کی هستی چی داری؟ والله این نعمت خداست. این خوب نیست هی کنار آدم بیایند به او استاد، حجت الاسلام، حضرت آیت الله بگویند. اینها اسباب باد کردن است دیگران در آدم می‌دمند این باد هم باد ابلسی است. گفتم می‌آیم با ماشین باید برویم؟ گفت نه جوان هستی ماشین چیه خجالت نمی‌کشی؟ پیاده می‌رویم، سی سال پیش بود،

گر بر سر نفس خود امیری مردی ور بر دیگران خرده‌نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده‌ای بگیری مردی

گفت پیاده راه بیفت، راه افتادیم، من را برد، چون منطقه کشاورزی بود، سه طرف محل باغ بود، کلید را به در انداخت و به داخل رفتیم، یک دبیرستان با زمین سه هزار متری بود. بالای ده تا کلاس را به شش کلاسه دوم واگذار کرده بود، تماش را تجهیز کرده بود، آزمایشگاه، تخت سیاه‌های عالی، کولر، شوفاژ، آن فرد دهاتی این‌ها را تهیه کرده بود، گفت این را می‌بینی؟ گفتم بله گفت قشنگ بین، گفتم خب دارم قشنگ می‌بینم، گفت همه جا را بیا بگرد، این کلاس‌هایش است این دفتر مدیر است، این دفتر فراش است این خانه پیا است، این کامپیوتر است این شوفاژ است گفت همه را دیدی؟ گفتم آره.

گفت من هر چی گندم، جو، چغندر می‌فروختم آن‌ها را فقط در بانک می‌گذاشتم، حالیم نبود، نمی‌فهمیدم، سی سال پیش بود، می‌گفت یک روز حساب بانک را پرسیدم دیدم بیست میلیون تومان در بانک پول دارم. آن فرد دهاتی اینها را ساخته بود، لباسهایش به تنش می‌خندید، گفت این را دیدی، چهارده پانزده میلیون پول دادم اینجا را ساختند یک دبیرستان دخترانه بود تمام هم با چادر بودند، نماز جماعت و مسئله‌گو دارند، گفت این کار تو است، گفتم من تا حالا اینجا نیادم کار من چی است؟ گفت یک شب در خیابان زند شیراز آمدم با پیکان بروم دیدم خیابان را بستند، چرا بستید؟ جمعیت زیادی هم در خیابان زند بود، گفتند یک گوینده از تهران آمده اینجا منبر می‌رود جمعیت زیاد است خیابان بسته شده است. نه اینکه حالا ما ببندیم یا پلیس ببندد بلکه اینقدر مردم آمدند و نشستند خودش بسته شده است. گفت من هم یک گوشه رفتم ماشینم را پارک کردم جلو آمدم داخل که جا نبود ولی



بیرون پرده بود و تصویر منبر را داشتیم، گفت من به اینجا رسیدم که تو داشتی می‌گفتی: امیرالمومنین علیه السلام هر وقت از این باغداری و خرمافروشی یک درهم گیرش می‌آمد آن را کف دستش می‌گذاشت دستش را باز می‌کرد، به این یک پول، یک درهم، یک تومان یک نگاه می‌کرد می‌گفت جناب پول تا پیش من هستی من مالک تو نیستم وقتی از کانال یک کار خیر در راه یتیمی، مدرسه‌ای، مسجدی، رفتی تازه بعد از رفتنت من مالک تو می‌شوم که قیامت به من پس می‌دهند. گفت من بقیه منبرت را ننشستم بلند شدم رفتم، پیکانم را روشن کردم شبانه به شهر خودمان آمدم. صبح هم آدم این سه هزار متر زمین را تهیه کردم مهندس و معمار آوردم، ایستادم تا وقتی سیصد تا محصل آمدند در کلاس‌ها نشستند، گفتم خدایا برای تو.

بازگشت به حالت درونی انفاق کنندگان

اینهایی که اهل تلاوت کتاب، اقامه صلاة، انفاق مما رزقناهم سزا و علانیه، اولئک یرجون تجارة لن تبور هستند، حالا من در قیامت با اینها چی کار می‌کنم؟ - قرآن است، باور دارید؟ یقین دارید؟ به خودم می‌گویم آقا شیخ قرآن را باور کن، دروغ نیست - «لِیَوْفِیْهِمْ أَجْرَهُمْ»^۱ پاداش تمام دوره عمرشان را پر می‌دهم سرخالی نمی‌دهم، بعد از پر دادن، اینجا دیگر قابل فهم نیست باز از جاهایی است در قرآن که من نفهمیدم، «و یریدهم من فضله» از احسانم اضافه‌تر هم بهشان می‌دهم. می‌گوید «لیوفیهم» خب خورجین و کشکول من را قیامت پر می‌کنند اضافه را کجا می‌خواهند به من بدهند؟ چطوری می‌خواهم خرجش کنم؟ آخر آیه را ببینید: «إنه غفور» تمام خطاهای گذشته و لغزش‌هایشان را هم می‌بخشم.

معنای شکور درباره خداوند سبحان

من خدایی شکور هستم. معنی شکور نسبت به خدا غیر از معنی آن نسبت به ماست. مثلا من وقتی یک کسی کار خوب می‌کند می‌گویم آقا سپاسگزارم متشکرم. اما شکر خدا این

۱. «لِیَوْفِیْهِمْ أَجْرَهُمْ یریدهم من فضله» آنه غفور شکور» فاطر: ۳۰.

نیست؛ ما باید به حقایق دینی مراجعه کنیم. من شکور هستم شکور صیغه مبالغه است، یعنی بسیار شکور هستم. یعنی چی؟ یعنی دو میلیون بار به بندهام می‌گویم متشکرم؟ نه شکور هستم یعنی من در برابر عمل کم بندهام پاداش بی‌نهایت می‌دهم.

دست بر دامن معشوق زدم دوش به خواب دست من بر دل من بود چو بیدار شدم

روضه شش ماهه ابی عبدالله علیه السلام

از خانم‌هایتان بپرسید، شما جوان‌ها که تازه بچه‌دار شدید هیچ دکتری اجازه نمی‌دهد به بچه آب بدهند، امام صادق علیه السلام به خانمش گفت به بچه‌ای که به دنیا آمده فقط از یک طرف سینه شیر نده، یک طرف سینه غذاست یک طرف آب است، تا سر شش ماهگی. بعد از شش ماهگی آن وقت دیگر بچه تشنه آب می‌شود، خب شما که در خانه نیستید خانم‌های شما به بچه شش ماهه چطوری آب می‌دهد؟ با لیوان؟ نمی‌شود لیوان را در دهان کوچک بچه گذاشت، با استکان؟ نه، وقتی ما بچه بودیم مادرمان وقتی می‌خواست به بچه دوم و سوم که شش ماه بیشتر سن دارد آب بدهد یک مقدار کم در نعلبکی آب می‌ریخت پنبه را در آب نعلبکی می‌گذاشت و به لب بچه می‌کشید، الان خانم‌های شما از دواخانه شیشه گرفتند سرشیشه هم دارد دکتر هم گفته ده سی سی آب بهش بده، سر شیشه را در دهان بچه می‌گذارد قطره قطره آب در گلویش می‌آید. بچه شش ماهه که راه نیفتاده، بچه شش ماهه که دست و پای قوی نمی‌زند.



جلسه پنجم

تجارتی که سودش پیمان نپذیر است

در سوره فاطر مسئله تجارت مثبت و سودآوری که سودش پایان ناپذیر است مطرح شده است. نه اینکه این آیه شریفه همه سرمایه‌های تجارتي را بیان می‌کند بلکه به سه سرمایه که عمده سرمایه برای تجارت است اشاره شده است.

سرمایه اول «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ» سرمایه دوم «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» سرمایه سوم ﴿وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾^۱

سرمایه اول: تلاوت کتاب الله

اما جمله اول آیه و سرمایه اول این تجارت معنوی تلاوت کتاب الله است. اینجا دو بحث مطرح است؛ یکی بحث تلاوت که چه فرقی با قرائت می‌کند، آیه شریفه می‌توانست بگوید یقرئون کتاب الله، اما می‌فرماید «یتلون کتاب الله»، قرآن در به کار گرفتن کلمات معجزه کرده است. بحث دوم هم اضافه شدن کتاب به کلمه مبارکه الله از نظر ادبی است. نفرموده یتلون کتاب الرحمان، ممکن است به نظر آدم یتلون کتاب الرحیم زیباتر بیاید، اما می‌فرماید «یتلون کتاب الله»، برای اینکه بدانیم قرآن از چه جایگاهی و عظمتی برخوردار است کافی است که ما معنی لغت الله را بدانیم.

۱. فاطر: ۲۹.



شرح کلمه الله

یقیناً کلمه الله به معنای خدا نیست، در ترجمه‌های قرآن هم که به معنای خدا آمده فقط از باب تنگی شدید قافیه است، وگرنه معادل الله، خدا نیست. خدا یک لغت فارسی من درآوردی است. الله بنا به توضیح اهل تحقیق که توضیح درستی هم هست به معنای ذات مستجمع جمیع صفات کمال است. خب اگر در ترجمه‌های قرآن‌ها می‌خواستند همین را بیاورند «بسم الله الرحمن الرحیم» به نام ذات مستجمع جمیع صفات کمال مهربان و مهرورز می‌شد. توضیح همین جمله ذات مستجمع جمیع صفات کمال برای توده مردم یک معلم می‌خواست که کنارشان باشد و بگوید به چه معناست. ذات مستجمع جمیع صفات کمال یعنی وجود مقدسی که از هیچ کمالی ارزشی، حقیقتی، نه اینکه کم ندارد، نقص ندارد، عیب ندارد، بلکه در صفات کمال در هر کدامش بی‌نهایت است، خب صفات کمال حق چیه؟ وجود مقدس الهی فقط هزار تا از آن را در اختیار مردم گذاشته است. مجموعه این هزار عدد اسمش جوشن کبیر است، هزار تا را از ما پنهان نگه داشته است، حتما ظرفیت نداشتیم که به انبیا تعلیم داده یعنی آنها دو هزار از صفات کمال بی‌نهایتش را می‌دانند، هزار تا هم فقط پیش خودش است، که در علم از آن «تعبیر الاسماء المستاتره»^۱ می‌کنند - نام‌های ویژه - هیچ کس نمی‌داند. تنها خودش می‌داند.

حقیقت قرآن

این مقدمه را عنایت فرمودید، قرآن جلوه سه هزار صفات کمال بی‌نهایت پروردگار است که همه را در لباس الفاظ پوشانده، آن قرآنی که در علم خدا است لباس لفظ نمی‌پوشد. ما در آیات قرآن می‌بینیم یک جا می‌گوید نزل، در جاهای دیگر انزل و تنزیل می‌گوید، اینها همه مراتب مختلف قرآن کریم است. قرآن به صورت علم و رحمت و لطف بی‌نهایت در

۱. واژه مستاتر به معنای برگزیده و از نام‌های الهی است که خداوند برای خودش برگزیده و پنهان کرده است. رجوع کنید: اصول کافی (ط اسلامیه) ج ۱ ص ۲۳۰.

علمش بوده. یک بار به لوح محفوظ تجلی داده یعنی از علمش صادر کرده، یک بار آن نوشته‌های لوح محفوظ را که قلمی - نوشتنی - هم نبوده بر جبرئیل خوانده یک بار جبرئیل کل قرآن در علم را به قلب پیغمبر تابانده، ﴿نزل علی قلبک﴾^۱ نه سمعک، خیلی فرق دارد، نه اینکه بیاید در گوشات بخواند، نزل علی قلبک روح الامین و بعد هم به پیغمبر امر فرمود تا زنده هستی در این بیست و سه سال ایام بعثت هر وقت در هر موقعیتی من اجازه دادم آیات متناسب با آن موقعیت را از قلبت به زیانت طلوع بده و به گوش مردم برسان. این قرآن است. ما قرآن را روی کاغذ و بین دو جلد می‌بینیم.

نگاه اهل دل به حقیقت قرآن است

اما اهل دل که در رأسشان پیغمبر و ائمه طاهرين علیهم‌السلام هستند قرآن را در علم الله می‌بینند، آنجا دیگر قرآن مرز ندارد، اول و آخر ندارد، وقتی هم که می‌خواهد به فضای معنا شدن درآید برای اهل تدبر بسیار با عظمت است، نه برای قاری قرآن. برای قاری قرآن عظمتی ندارد دو تا جلد را کنار می‌زند الفاظ را از روی صفحه می‌خواند یا همان الفاظ را به حافظه‌اش می‌دهد قرآن را دم منبر نمی‌آورد بلکه از حافظه‌اش می‌خواند. ولی اهل معنا قرآن وحی شده بر قلب رسول خدا را می‌خوانند، و به تعبیر خیلی محدود من با عینک هر آیه‌ای تمام حقایق آن آیه را مشاهده می‌کند، یعنی چی؟ یک نمونه از نهج البلاغه برایتان بگویم، امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید با قرآن حرف بزنید، «فاستنطقوه»^۲ به زبان بیاورید، بهش بگویند در برابر ما قرار داری با ما حرف بزن بگو چی هستی، خودش خودش را معرفی کند «و لن ينطق»، هرگز با شما وارد حرف نمی‌شود، اما من، کسی که قرآن با من حرف می‌زند برایتان بگویم در قرآن چیست؟ «ألا انّ فیہ علم ما یاتی»، من با آیات قرآن

۱. بقره: ۹۷.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۵۸ ط دار هجرة. شبیه همین روایت از امام صادق علیه‌السلام کافی ج ۱ ص ۶۱ ط اسلامیة. «ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق لکم و لکن اخبیرکم عنه ؛ ألا انّ فیہ علم ما یأتی و الحدیث عن الماضي و دواء دانکم و نظم ما بینکم»



تمام حقايق آينده را تا اعماق بي‌نهايت هستي براي‌تان مي‌گويم، اين قرآن است. ما مي‌توانيم اينگونه عمق بين باشيم؟ نه، نمي‌توانيم اينگونه عمق بين باشيم. اين علي عليه السلام است که مي‌تواند عمق بين باشد، يعني آيه را ببيند و در امواج نوري آيه تا اعماق بي‌نهايت را مشاهده بکند که چه خبر است.

به نزد آنکه جانش در تجلّي است همه عالم کتاب حق تعالی است

اما ما اين کاره نيستيم، ما چرا اين کاره نيستيم؟ غصه داريم چون قرآن در سوره واقعه مي‌گويد ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾^۱ سوگند به جاگاه ستارگان مداراتش، ﴿وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾^۲ اين سوگند اگر بفهميد سوگند عظيمي است، اگر بفهميد، لو دارد، يعني نمي‌توانيم بفهميم، هر جا آيات لو دارد يعني بعدش ممتنع است يعني قدرت درک عظمت اين قسم را نداريد. و انه قسم لو تعلمون عظيم که چي؟ اين قسم؟ چي را مي‌خواهم پشت سر قسم بگويم؟ چي را مي‌خواهم نشان بدهم، ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾^۳ آن هم نه قرآني که در طاقچه‌های شماس است ﴿فِي كِتَابٍ مَّكُونٍ﴾^۴ آن قرآن را ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۵ یک پاکی همه جانبه مي‌خواهد که به آن قرآن در کتاب مکنون برسيد، علي عليه السلام رسیده، چون علي عليه السلام پاکی محض است، علي مطهر است، خدا هم در قرآن مطهر بودنش را امضا کرده ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۶ اين تطهيرا در ادبيات ما طلبه‌ها به معنای مفعول مطلق است يعني یک طهارت همه جانبه، کامل، جامع، که نور آن طهارت در چشم علي عليه السلام و ارتباط علي عليه السلام با توحيد سبب شده که آيه قرآن يا آيات قرآن را تا اعماق آينده ببيند، نه بفهمد، ببيند، مشاهده کند.

۱. واقعه: ۷۵.

۲. واقعه: ۷۶.

۳. واقعه: ۷۷.

۴. واقعه: ۷۸.

۵. واقعه: ۷۹.

۶. احزاب: ۳۳.



اینکه دادگاهها می‌گویند برو شاهد بیاور یعنی کسی که در جریان بوده و از اول تا آخر ماجرا را دیده، هیچ دادگاهی حق ندارد شاهد روی شاهد را قبول بکند که بیاید بگوید من شهادت می‌دهم که حاج محمد تقی شهادت داده که من این جریان را دیدم، این شهادت باطل است، شاهد یعنی کسی که در متن جریان بوده نگاه امیرالمومنین علیه السلام به حقایق قرآن و آیاتی که تا اعماق آینده را نشان می‌دهد نگاه شهودی است یعنی علی علیه السلام به کل حقایق وصل است.

کنار همه حقایق است، کاری به بدنش نداشته باش که ابن ملجم فرق را شکافت و بردند آن را دفن کردند، آن بدن علی نبود، آن یک مرکبی برای علی علیه السلام بود، که روح او در تمام جریانات آن بدن هم تاثیر گذاشته بود نمی‌دانم دکتر متخصص حتما در جلسه هست گاهی یک نفر زمین می‌خورد یک مویرگش پاره می‌شود، زمین می‌خورد یک لخته خون در مغزش وارد می‌شود یا یک طرف بدن لمس می‌شود یا زبان یا همه اعضا از کار می‌افتد یا چشم کور می‌شود از کار می‌افتد او را به بیمارستان می‌آورند در بیمارستان فقط کله‌اش تکان می‌خورد، با پاره شدن یک مویرگ با لخته شدن یک مقدار خون در مغز، هزار درهم داد تا به لبه تیز شمشیر که ساخت هند بود و از آلیاژ بالایی برخوردار بود زهر بزنند در تاریکی شب حمله کرد و فرق را تا روی بینی شکافت، حضرت را به خانه آوردند، هوا روشن شده، این را همه نوشتند، حتی اگر ننوشته بودند هم برای ما مهم نبود چون وصیت‌نامه یک ساعت مانده به شهادتش این را نشان می‌دهد وقتی هوا روشن شد دکتر آوردند. بنابر قواعد پزشکی آن دوره پزشک گفت یک جگر سفید گوسفند تازه قربانی شده را برای من بیاورید یک رگش را بیرون کشید و در عمق زخم گذاشت. بعد از گذشت زمانی درآورد نگاه کرد هیچی نگفت از اتاق بیرون آمد گفت بزرگ این خانه بعد از علی کیست؟ امام مجتبی علیه السلام گفت من هستم گفت برو برای این بدن کفن تهیه کن کل مغز متلاشی شده، یعنی مغز در هم کوبیده شده تمام سلولها قاطی شده پر از خون و زهر شده، علی نه لمس شد، نه کور، نه کر و نه بی‌زبان شد، تا شب بیست و یکم هم حرف زد شب بیست و یکم هم زیباترین وصیت تاریخ را گفت بنویسید این علی است.

من چرا روی منبر می‌گویم این علی علیه السلام است؟ من باید طبق گفته پیغمبر بگویم این خود قرآن است، این یک مورد است. من با آیات قرآن تا اعماق آینده را می‌بینم برایتان می‌گویم «و لکن اخبرکم عنه» خبرده از قرآن من هستم که در قرآن چه خبر است، این را نه فقط نهج البلاغه نقل کرده باشد علمای سنی هم نقل کردند، نمی‌توانستند نقل نکنند، اگر نقل نمی‌کردند که معلوم بود یک جو انسانیت و وجدان درونشان نیست، اما حالا یک ذره انصاف به خرج دادند علی را پنهان نکردند با اینکه نود سال بنی امیه تمام هزینه‌های مختلف را کردند که علی فراموش بشود، پنهان بماند، نباشد، اسمی ازش نماند. نمی‌شود یک آدمی که یک ذره انصاف دارد، نه اینکه کل انصاف را دارد، علی را پنهان کند، نمی‌شود مگر می‌شود؟ من درباره ایشان شعر زیاد بلد هستم همیشه که می‌خواهم به امیرالمومنین علیه السلام احترام کنم در منبرهای تهران می‌گویم فدای خاک کف کفش قبرت بشوم، آنجا من راه ندارم.

«ولکن اخبرکم عنه» اما نگاه دیگر امیرالمومنین به آیات، تمام گذشته را نگاه کرده و می‌گوید «و الحدیث عن الماضي» تمام جریانات گذشته عالم تا شروع آفرینش را من از آیات قرآن می‌بینم. من چند تا اسم را ببرم، خیلی به خارجی‌ها ارادت ندارم، در روم در ملاقات با رئیس دانشگاه پاپی واتیکان که در تمام جهان پنجاه میلیون دانشجو دارند اینها را تا دکتری و فوق دکتری تربیت می‌کنند تا برای کشتن اسلام به پنج قاره جهان بفرستند، همه چیزشان را هم می‌دهند، لباسشان، مکان‌شان، غذایشان، صبحانه و نهارشان، پول سفرشان، پول درس خواندنشان، همین الان پنجاه میلیون دانشجو دارند. ما یک مدرسه ابتدایی در یک شهر می‌خواهیم بسازیم صد جور حرف منفی کنار دو تا آجر درمی‌آید، خواب هستیم که برای کشتن اهل بیت و قرآن چه جریانات عظیمی در جهان در کار است.

شیعه زبان تشویق دارد

ملت ایران یاد گرفتند به هم خوب فحش بدهند، هر روز شبکه‌های اجتماعی را پر از مطالب منفی کنند، تا می‌شود آبرو ببرند، تا می‌شود آدم‌های اهل خیر را بکوبند، بنشانند، بی‌آبرو کنند، الا یک عده کمی که اهل خدا هستند.



پشت سر خود ماها چی می‌گویند، خدایا تو شاهد هستی من این حرف را برای خودم نمی‌زنم، تو می‌دانی من خودیتی از خودم ندارم، اما برای این مردم می‌زنم که ارزش‌ها را حفظ کنید، افراد با ارزش را حفظ کنید، زبان تشویق و باریک الله داشته باشید، نمی‌خواهم اسم آن مرجع را ببرم اما اگر خواستید خصوصی می‌گویم، یک زمانی من در نجف خدمت یکی از بزرگترین مراجع نجف رسیدم، تا حالا هم او را ندیده بودم، پسرش عالم است، من را به پدرش با زبان عربی معرفی کرد، گفت ایشان این است، گفت امتیاز در روضه خواندنش برای ابی عبدالله علیه السلام است، تا این را گفت آن مرجع جمع شد، شروع کرد به فارسی حرف زدن با من، دو سه تا زبان می‌دانست.

گفت می‌دانم نمی‌گذاری اما بگذار، من که ایدا نگذاشتم، خودش هم گفت می‌دانم نمی‌گذاری اما به خاطر وابسته بودن به ابی عبدالله علیه السلام و گریه و روضه یک لحظه پایت را دراز کن بگذار من کف پایت را ببوسم، من سریع بلند شدم خداحافظی کردم. در امالی شیخ طوسی^۱ روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است، می‌گوید اخلاق ما رعایت حقوق مردم است. اخلاق ما اهل بیت تعریف از خوبی‌ها و ارزش‌های مردم است، اما اخلاق دشمنان ما کوبیدن مردم است،

این کتاب کنار دست رهبری است. هر روز ایشان قبل از درسشان این کتاب را باز می‌کنند، یک روایت از رویش می‌خوانند، این روایت در امالی است که اخلاق دشمنان ما پنهان کردن ارزش‌ها، کوبیدن آبروداران، تهمت زدن است ولی اخلاق ما فقط مسائل مثبت است. من همین امشب به رئیس دانشگاه گریگوریان گفتم، چنان هم مسحور اسلام شد که از طبقه چهارم با من پایین آمد تا خیابان، خودش در ماشین را برای من باز کرد، ایستاد تا من سوار شوم، به او گفتم اغلب دانشمندان شما دزد هستند، آن وقت مطالب امیرالمومنین، امام باقر، امام صادق، دو سه تا آیه قرآن درباره آفرینش را برایش گفتم و بهش گفتم حرف‌های گالیله، پاسکال، دانشمندان دیگران به خصوص لاپلاس درباره آفرینش و کره

۱. از محدثان و فقیهان صاحب نام شیعه. صاحب دو کتاب التهذیب و الاستبصار از کتب چهارگانه حدیثی شیعه است.

زمین جلوی چشمتان است، این هم حرفهای قرآن و امام باقر و امام صادق ما است. ما همین الان از شما جلوتر نیستیم؟ جوابی نداد، جواب بدهد تا آبروی خودشان را ببرد؟ شما همین امشب به خانه که تشریف بردید با وضو خطبه اول نهج البلاغه را باز کنید بخوانید، یک صفحه درباره شروع آفرینش و شکل گرفتن آفرینش است. انگار -خیال- می‌کنید خدا قبل از شروع خلقت که هیچ مخلوقی نبوده، فقط خودش بوده، اول علی را خلق کرده به علی گفته کنار من باش بین من چطور آفرینش را آغاز می‌کنم بعدا که نوبت رفتنت به دنیا شد به مردم خبر بده که آفرینش را من چگونه ساختم، به این شاهد می‌گویند. شیعیان من، مردم، من با آیات قرآن از اعماق آینده تا وقتی که به شروع خلقت برسد را برای شما خبر می‌دهم.

«و نظم ما بینکم» من خبر می‌دهم که این قرآن با چه آیاتی زندگی شما را سر و سامان می‌دهد و از بهم پاشیدگی، بی‌نظمی، بی‌ترتیبی، زندگی که اعصاب را می‌شکند، زندگی که فکرتان را مشغول می‌کند نجات می‌دهد. «و دواء دائکم» مردم آیات قرآن داروی بیماری‌های شماست. منظور از بیماری، بیماری پهلوی و شکم نیست، دلیل شکم دردش را جناب دکتر باید بفهمد چیست، دو تا کپسول یا دو تا شربت بدهد رد بکند، دواي بیماری‌های فکری و روحی و اخلاقی شما این قرآن واقعی است، حالا خدا این قرآن را در لباس الفاظ پوشانده.

بررسی معنای تلاوت

در این آیه بیست و نهم سوره فاطر می‌گوید «ان الذین يتلون كتاب الله» من بدبخت را ببین که خدا به این قانع شده از قرآنش فقط تلاوت داشته باشم. فشار به من نیاورده که برو با عینک آیات گذشته، آینده، سر و سامان دهی، دارو را ببین، به این قانع شده که من قرآن را تلاوت بکنم تلاوت یعنی چی؟ یا برویم سراغ لغت عرب یا برویم سراغ خود قرآن.



﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا﴾^۱ تلو تلاوت، تلاها، قسم به خورشید و درخشندگیش، قسم به ماه که دنبال خورشید در این منظومه شمسی در حرکت است، مجذوب او است، و حرکتش با زمین دنباله روی از خورشید است، بنا به فرموده راغب اصفهانی که رفته در چادر نشین‌های عرب بی‌سواد لغات را فهمیده بتلون کتاب الله، تلاوت یعنی خواندن فهمیدن، عمل کردن، این یک سرمایه تجارت. می‌توانید روزی ده تا آیه بخوانید، با این ترجمه‌های خوبی که در کشور است معنی ده تا آیه را دقت کنید، بعد از این ده تا آیه ببینید کدام موردش برای عمل کردن نصیب شما و سهم شماست؛ عمل بکنید. این تلاوت است.

سرمایه انس با قرآن

با قرآن انس بگیریم، این تجارت مثبت سودمندی است که سودش پایان ندارد، پدرم خیلی اهل قرآن بود وقتی من بچه بودم می‌دیدم دوتا کتاب را می‌خواند زار زار گریه می‌کرد یکی قرآن بود یکی مفاتیح. ده دوازده سالم بود، بعد از این دو تا کتاب دیدم یک کتاب کهنه دیگری را می‌خواند و خیلی گریه می‌کند. یک خرده که بزرگتر شدم رفتم آن کتاب سوم را که پاره پوره بود برداشتم دیدم دیوان طاقدیس مرحوم ملا احمد نراقی^۲ است، کتاب حال است آن وقت هم جوان بود هم با قرآن گریه می‌کرد هم با مفاتیح هم با طاقدیس ملا احمد نراقی، شعرهای عجیبی دارد. یادم هست پدرم به این شعر که می‌رسید همش را می‌خواند، چهل پنجاه خط بود، مثل ابر بهار اشک می‌ریخت، برای امام حسین علیه السلام که می‌خواست گریه کند تمام این بدن تکان می‌خورد. من گاهی فکر می‌کردم الان می‌میرد آخرش هم سحر هفتم محرم تربت ابی عبدالله علیه السلام به صورت تسبیح در دستش بود وسط نماز از دنیا رفت.

۱. القمر ۱ و ۲

۲. از عالمان شیعه در قرن سیزدهم است. تالیفات متعددی در علوم مختلف اسلامی دارد که مستند الشیعه، عوائد الایام و کتاب اخلاقی معراج السعادة معروفترین آنهاست.

گریه می‌کرد، در بچگی دو خط از آن شعر بلندی که آن می‌خواند را یادم است، مرحوم نراقی به پروردگار می‌گوید:

من غلط کردم در اول بی‌شمار اهرمن را راه دادم در حصار

خدایا گناهان جوانی من دیگر عددی نیست معلوم نیست چی کار کردم، روزی نگذشت، شبی نگذشت که ده تا بیست تا گناه نکردم، در اول بی‌شمار غلط کردم و اهرمن را در حصار دل راه دادم.

یک نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون زین خانه کن

این جا خوش کرده، من خودم نمی‌توانم بیرونش کنم، این کار تو است، آن زمان پدر من یک عمه داشت که در یک ده در شصت فرسخی تهران زندگی می‌کرد، یک روز از تهران بلند شدم به آن ده رفتم، برق نبود و آب لوله‌کشی نبود. سه تا اتاق بود زیرش طویله بود، بالایش محل زندگی بود، تیرچوبی هم بود. آتش زیادی برای نان پختن در تنور کرده بود، تیرها همه سیاه شده بود، هشتاد سالش بود اما یک زندگی بسیار محدود داشت. من از در اتاق که وارد شدم سلام کردم چون چند سال بود چشم‌هایش نمی‌دید گفت عمه جان پسر فلانی هستی؟ گفتم آره، کنارش نشستیم، گفتم عمه شماها خیلی با قرآن انس دارید، الان چند سال است دیگر نمی‌بینی چطوری قرآن می‌خوانی؟ گفت عمه جان روزها که اصلا قرآن را نمی‌بینم، غروب که می‌شود به پروردگار گفتم چون تو خواستی آخر عمر من را نابینا ببینی چشمم را نمی‌خواهم، چون تو خواستی یعنی مقام رضا است، اما خدایا اگر من این قرآن تو را نبینم زودتر می‌میرم، فقط تا روز مرگم به من اجازه بده این قرآن را ببینم و بخوانم، گفت عمه جان غروب که می‌شود نوبت خواندن قرآن یک نوری از چشمم روی آیات می‌افتد می‌خوانم، قرآن را که می‌بندم آن نور می‌رود.

«الذین یتلون کتاب الله»، هر کدامان امشب فکر بکنیم با قرآن، با کسب قرآن، با اخلاق قرآن، با ایمان قرآن، با قیامت قرآن، با توحید قرآن چقدر فاصله داریم، این یک تجارت است.



جلسه ششم

شناخت برانگیزنده محبت و عشق

کلام در آیه بیست و نهم سوره مبارکه فاطر^۱ در جزء بیست و سوم قرآن بود، در این آیه پروردگار یک عده از مردم را غرق در تجارتی می‌داند که این تجارت تا ابد خسارت و زیانی برایش نیست.

انسان با زشتی ارتباط برقرار نمی‌کند

با توجه به این مطلب پروردگار باید گفت این تاجران یقیناً با ارزش‌ترین مردم تاریخ هستند. فکر هم نکنید که این گروه ویژه آفریده شدند، اینها هم هر کدامشان به طور معمول از یک پدر و مادر به دنیا آمدند ولی به حقایقی که شناختند دل دادند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید شناخت، برانگیزنده محبت و عشق است. من وقتی که زیبایی‌های یک عنصر مادی را بفهمم طبیعتاً بهش دل‌بستگی پیدا می‌کنم، هیچ کسی را در کره زمین نداریم که از گل - هر نوعش که باشد - بدش بیاید. تمام مردم دنیا زیبایی‌های گل را درک کردند گل را دوست دارند، به هم هدیه می‌دهند، در خانه‌شان می‌کارند، در اتاق‌هایشان می‌گذارند، اگر هم نتوانند به گل مصنوعی رو می‌کنند. می‌گویند این جایگزین گل رز طبیعی است، زیباست. همه ما هم می‌دانیم نفرت از چیزی باعث کناره‌گیری از آن می‌شود اصلاً آدم با نازیبایی‌ها رابطه



۱. ﴿إِنَّ الدِّينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ﴾

پیدا نمی‌کند، یعنی دل به گونه‌ای ساخته نشده که با نازیبایی‌ها رابطه پیدا بکند. شما ممکن است بفرمایید تمام گناهان نازیبایی است مردم هم با همه گناهان در کره زمین رابطه دارند ولی قرآن می‌گوید همین مردم می‌دانند که گناهان زشت است و نمی‌شود دل تسلیم گناه به عنوان یک کار نیکو و یک کار حسن شود.

همه انسان‌ها طالب عدالت و از ظلم هم نفرت دارند

عدالت را همه دوست دارند از ظلم هم نفرت دارند، خیلی فرصت کم است وگرنه من به کمک خداوند وارد هر لطیفه و مسئله ظریفی که می‌شدم برایتان شرح می‌دادم. یک مدرکی دارم البته اصلش در انگلستان است، ولی در کتابها آمده است. یکی از وکلای مجلس انگلستان، خیلی سال پیش، بلند شد یک سخنرانی کرد. خطاب به وکلای مجلس انگلیس گفت: اگر بر اثر این سه چهار قرن ظلمی که ما به ملت‌های حدود صد کشور کردیم ...

بررسی برخی ظلم‌های انگلیس در طول تاریخ

چون نزدیک صد کشور در استعمار انگلیس بود، الان هم هست اما در استعمار انگلیس کوچک نیستند، چون انگلیس به قاره آمریکا مهاجرت کرد و اهل آن سرزمین که سرخ‌پوستان بودند را درو کردند و یک انگلیس بسیار بزرگ تشکیل دادند. قسمتی از شهرهای عمده آمریکا رویش کلمه نیو است، نیو یعنی جدید. نیویورک، نیوجرسی، یورک و جرسی دو شهر در لندن هستند. اینها آمدند یک کلمه نیو رویش گذاشتند، نیویورک یعنی یورک جدید جرسی جدید، اسمش را هم به اسم همان قاره گذاشتند، می‌شد انگلیس بگذارند اما اسم آن را آمریکا گذاشتند. مثلاً واشنگتن یک شهری در انگلیس است که فکر کنم بین لندن و نیوکاسل است. من هم یورک هم واشنگتن و هم جرسی را دیده‌ام.

الان هم همینطور است، یعنی عوض نشده، انگلیس کوچک قدرتش کوچک شده، سر از آمریکا که درآورده قدرتش بیشتر شده، جهت استعماری‌اش هم ظالمانه‌تر شده



ادامه نقل قول وکیل مجلس انگلیس :

این وکیل می‌گوید - خیلی جالب است، اقرار یعنی اثبات حقیقت - این متنش است من بی‌کم و زیاد می‌گویم، می‌گوید اگر خدا هرچی عذاب در عالم دارد را به ما انگلیسی‌ها بچشاند جبران همه ظلمی که در جهان کردیم را نمی‌کند. یعنی ما زشتی را زشت می‌دانیم اما زشتی را برای شکم و شهوت خودمان به کار می‌گیریم. هیچ کس زشتی را زیبا نمی‌بیند، هیچ کس هم زیبایی را زشت نمی‌بیند. ما به یک بچه پنج شش ساله بگوییم این گل زشت است می‌گوید خودت زشت هستی زیبایی را درک می‌کند. درک زیبایی عامل محبت است، عامل عشق است، عامل دلبستگی است ولی باید این جاده معرفت را نسبت به حقایق زیبا طی کرد نشست فکر کرد، دقت کرد، زیبایی را با دل لمس کرد.

آن وقت آدم در کنار حقایق پابرجا می‌شود. این که قرآن مجید می‌گوید ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورًا﴾^۱ چون این تاجران عاشق قرآن شدند، که تعلق به تلاوت پیدا کردند، عاشق نماز شدند، که ربط به نماز پیدا کردند، عاشق انفاق شدند. چرا عاشق شدند؟ چون به قرآن، به نماز، به انفاق معرفت پیدا کردند، من به بخش «اقاموا الصلاة» که برسم، اگر برسم یک نمازی را برایتان می‌گویم که هیچ کدامتان نشنیده باشید.

عرفان و شناخت حقائق موجب بالارفتن کیفیت عبادات

در نماز چی دیدند که عاشق شدند؟ در نماز چی دیدند که وقتی وارد نماز می‌شدند از حال طبیعی بیرون می‌رفتند، چه عرفانی به نماز داشتند آن وقت این عرفان گاهی سبب گریه پر^۲ است. ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾^۳

۱. فاطر: ۲۹.

۲. کنایه از گریه شدید.

۳. مائده: ۸۳.

حبیب من، اینها را بعد از شنیدن از زبان تو وقتی عارف به حق شدند نگاهشان کن. گوشه و کنار، در مسجد، در خانه‌شان، بعد از عرفان به حق چشمشان پر اشک است. تفیض یعنی لبریز، لبریز است. من اینجور آدمها را دیدم، البته سی سالی است ندیدم ولی قبل از سی سال دیدم. برای خود من تک و تنها وقتی یک حقیقت قرآنی را می‌گفتند به پهنای صورتشان سیل جاری می‌شد. با چشم دیدم، اول باید هم قرآن، هم نماز و هم انفاق را بشناسیم، که یقین کنیم. وقتی شناختیم و عاشق شدیم و یقین کردیم قطعا ما اهل تلاوت و اقامه صلاة و عرفان می‌شویم، انفاق مما رزقناهم سرا و علانیه، معرفت و عشق و حرکت می‌شویم.

این روایت را عنایت کنید من فقط ترجمه می‌کنم تفسیر نمی‌کنم. مرحوم بحرانی در این کتاب تفسیر هشت جلدی روایتی را از صدیقه کبری علیها السلام نقل می‌کند. صدیقه کبری تمام وجودش عرفان به حقایق بود. یعنی در وجود این زن جهل وجود نداشت علم محض بود. من روایت را به صورت مختصر می‌گویم چون در آن کتاب یک صفحه و نیم است. که یک مردی در مغازه‌اش نشسته بود، در فکر قیامت فرو رفت. بعد پیش خودش گفت من قیامت اهل نجات هستم؟ من را جهنم می‌برند؟ نمی‌دانم. کسل شد، غروب که به خانه آمد خانمش گفت قیافه‌ات مثل قیافه هر روز نیست.

شیوه صحیح برخورد زن و شوهر در شریعت

دین به زن می‌گوید شوهرت که در زد به استقبالش برو، بهش محبت کن، بگو خسته نباشید، بگو بیا چایی میوه شام حاضر است، به مرد هم می‌گوید وقتی به خانه آمدی زن ده دوازده ساعت است که در آشپزخانه و در لباس شستن و در راه انداختن بچه‌ها جان کنده، ازش تقدیر کن، تشکر کن، محبت کن.

امام هشتم می‌فرماید زن و شوهری به نظر من زن و شوهری نیست، زن و شوهری فقط یعنی یک عشق پاک طرفینی. اصلا ما باید با زنمان، بچه‌مان، نوه‌مان، مردم، با همه با عشق زندگی کنیم.



فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق آبی ندارد
اگر خدا بین زمین و ابر عشق برقرار نکرده بود، ابر اشک به زمین نمی ریخت. اشک عشق است. باران تجسم عشق ابر به خاک است. وقتی که اشک می ریزد اول بهار میلیاردها گیاه و گل و شکوفه در زمین پدیدار می شود. من درباره عشق هم بحثی ندارم اگر خدا به من فرصتی بدهد تا حالا در این پنجاه سال، ده شب بیست شب درباره عشق صحبتی نکردم بحث غوغایی است.

(انسان) بی عشق، حیوان است، جماد است، منفور پروردگار است. چون خود پروردگار عشق بی نهایت است، دین ما هم کل عشق است. روایتی در اصول کافی است. به امام صادق علیه السلام می گوید عشق و محبت جزء دین است؟ یعنی باید در کار بیاوریم اش؟ امام صادق علیه السلام می فرماید: «هل الدین الا الحب»^۱ اصلا دین غیر از عشق چیز دیگری هست؟ بگو برای من ببینم.

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق آبی ندارد
به خدا اینها را نشستند مطالعه کردند دقت کردند، جان کردند تا اسرار و روابط را در این عالم فهمیدند. به این سادگی نیست. این شعرها هم برای شعرای معمولی نیست. من شاعران این شعرها را می شناسم. من اقلا با دویست شاعر در ارتباط هستم، دویست شاعر گذشته ایران، از هر کدام هم شعر دارم. بالای بیست هزار خط شعر با دست خودم از شعرا نوشتم. اینها مطالعه کرده اند، حکیم بوده اند.

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحب دلان را پیشه این است
جهان عشق است و این را باید در مباحث شیخ الرئیس ابن سینا در نمط هشتم و نهم اشارات^۲ و در اسفار^۳ صدرالمتألهین ببینید. اینها آدم های کمی نیستند اینها مغزهای جلوتر هستند.

۱. الکافی (ط - الإسلامیة) ج ۸، ص ۸۰.

۲. اشارات کتابی است به قلم جناب شیخ الرئیس بوعلی سینا در علم منطق و حکمت. قسمت حکمت این کتاب دارا ۹ نمط میباشد. نمط هشتم و نهم از مباحث عرفانی بحث می کند.

۳. کتاب شریف الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة اثر صدرالمتألهین ملأ صدرای شیرزای در علم حکمت و عرفان است.



جهان عشق است و دیگر زرق‌سازی^۱ همه بازی است الا عشق‌بازی همه بازی است. اگر یک شب فرصت کنم این همه بازی است را از آیه بیست سوره حدید برایتان می‌گویم که اول آیه می‌گوید: اعلموا، یقین کنید، ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾^۲ این ظاهر زندگی دنیا جز بازیگری و سرگرمی هیچی نیست پوچ است.

ادامه روایت حضرت زهراء علیها السلام

خب زهرا چه می‌گوید، مرد به خانمش گفت من که نمی‌توانم در خانه صدیقه کبری بروم، چه شده؟ ناراحت قیامت هستیم. اهل نجات هستیم یا نه؟ باریک الله به معرفت این مرد، معرفت یک بقال، چون اگر من می‌دیدمش دستش را می‌بوسیدم، گفت خانم زهرا کل کتاب قیامت پیشش است برو وضع من را در قیامت از زهرا پپرس - و بقیه روایت - این خانمی که کل کتاب علم پیشش است آنچه که در متن کتاب وجود جمله به جمله همه را از بری، که علم پیشش است ایشان می‌فرماید حب، حب محبت عشق، «حَبِّ الیِّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ»^۳ سه چیز از کل این عالم پیش من معشوق من است، یک «النظر علی وجه رسول الله» دوم «تلاوة کتاب الله» سوم «الانفاق فی سبیل الله». اینها معشوق من هستند چون زهرا علیها السلام باطن این سه را شناخته بود، می‌دانست و عارف بود یقین داشت. عاشق انفاق بود، ما در شعرها شنیدیم برادران مداح برایمان خواندند یا گویندگان قدیمی‌مان، روضه‌خوان‌ها و منبری‌ها برایمان گفتند. خدا همشان را غریق رحمت کند، که شب عروسی صدایی شنید، یک خانم فقیری گفت خوش به حالت که شب عروسیست است، فکر می‌کنم زهرا علیها السلام را نمی‌شناخت. دید یک خانمی را زنها دوره کردند دارند به خانه داماد می‌برند، گفت خوش به حالت شب عروسیست است، عجب لباسی تنت است من که یک پیراهن ندارم بپوشم. گفت

۱. غیر از عشق همه چیز بزک‌کاری است آرایش ظاهری است، پشت این بزک و آرایش کلی زشتی خوابیده (از کلام حضرت استاد).

۲. حدید: ۲۰.

۳. نهج الحیاء، ح ۱۶۴.



خانمها من می‌نشینم دورم را بگیرید در این تاریکی کوچه آن پیراهن کهنه خانه پدرم را بدهید، آن را پوشید، پیراهن شب عروسیش را تا کرد خیلی با محبت به این زن فقیر داد، پیغمبر ﷺ صبح به دیدن عروس آمد. دید پیراهن کهنه تنش است فاطمه جان پیراهنت را در آوردی؟ گفت نه بابا، دیشب که در تاریکی کوچه داشتند من را به خانه علی می‌آوردند یک زن فقیر گفت من پیراهن ندارم، لباس را به او دادم. پیغمبر گفت فاطمه جان جان من قربان تو، چی محبوب ماست؟ برادرانم، خواهرانم. یک وقت محبوب و متعلق قلب ما قلبی نباشد، پوک نباشد. جوانان عزیزم که من شناخته در کل کشور عاشق همتان هستیم، نمی‌دانم کی هستید ولی من دلم برای نسل جوان می‌تپد، عاشق نسل جوان هستم.

عشق به چیزهای بی ارزش به انسان وفا نمی‌کند

ای جوانان، دختران جوان، امشب فکر کنید عاشق چی و کی هستید؟ اگر دوست دختر دارید معشوق تو پوک است. به تو وفادار هم نیست. با یک قربانت بروم و یک جوان دیگر ولت می‌کند پیش او می‌رود. دوست پسرت هم همینطور، شما برادران اگر معشوق تان پول است که حاضر نیستید از آن دل بکنید، این معشوق پوک است. ﴿انه لحب الخیر اشدید﴾^۱ این معشوق امیرالمومنین می‌گوید اگر میلیاردها تومان روی هم باشد پنج متر کفن بهت می‌دهد و تمام. خب معلوم است پوک است.

آن هم اگر کفنت را خودت قبل از مرگ خریده باشی اگر وصیت نداشته باشی و بمیری، هزار میلیارد ثروت هم که داشته باشی اگر دختر و پسرت بگویند ما راضی نیستیم به ثروتمان دست بزنی شهرداری باید کفنت را بدهد. حرام است از مالی که قبل از مردنت برای تو بود، کفن به تو بدهند. چون دیگر برای تو نیست. این چه معشوقی است؟ از اول عمرتان تا حالا چند تا رفیق داشتید چند تا بی‌وفا شدند خائن شدند، ظالم شدند، بهتان ضربه زدند؟ ما باید یک معشوق ثابت که تغییر نمی‌کند از دستمان نمی‌رود، دنیا دم مرگ، در قبر در قیامت با ماست، آن را انتخاب کنیم، متعلق عشق ما پوک نباشد.

يقين چه حال عجيبی است، باور چه حال عجيبی است. ما می‌گوئيم علی عاشق نماز بود، در تمام دوره عمرش یک نماز با کسالت نخواند، عاشق بود، من که در کتابهای شيعه ندیدم، نمی‌دانم هست يا نه، من خیلی کتابهای شيعه را دیدم، فهرست‌هایش را دیدم - من ندیدم - اگر کسی این مسئله را در کتب شيعه دید محبت کند برای من بنويسد، به قم پست کند، من در کتب شيعه ندیدم، اما دو تا کتاب از اهل تسنن نقل کردند: یکی تفسير کشف الاسرار میبدي، یکی دیوان عبدالرحمان جامی، میبدي و جامی هر دو از علما و حکمای بزرگ اهل سنت هستند، اینها نقل کردند اینها هم این مطلب را به دروغ نقل نکردند، مدرک داشتند. قبل به قبل، نود زخم در جنگ احد به بدن اميرالمومنين عليه السلام خورده همه را جراح بست. یک تير گوشت ساق را شکافته بود و در رگ و استخوان و عصب رفته بود، جراح تا به این تير دست می‌زد اميرالمومنين ناله می‌کرد، درد شديد بود، جراح پيش پیغمبر آمد. علی بیست و دو سالش بود، گفت يا رسول الله من باید با نوک خنجر پا را بشکافم تا جا باز کند و بتوانم تير را بیرون بیاورم. اصلا نمی‌گذارد دست بزنم، تا دستم به تير می‌رسد ناله می‌کند، فرمود مشکلی نیست، صبر کن وقت نماز بشود علی برود وارد نماز بشود برو راحت جراحی کن.

اگر نماز این است نمازهای ما چه می‌شود؟ نمازهای ما هم یک چیزی می‌شود، من برای نمازهای خودم فقط مٔکی به حرف یک برادر با معرفت لر هستم، نمی‌دانم هم این لر کی بوده، کی این حرف را زده، در مناطق لرستان ایران گوسفندچران بود. گوسفندها می‌چريدند، ظهر شد بلند شد وضو گرفت، نماز ظهر و عصرش را که خواند به جانب پروردگار رو کرد گفت: من نماز نخواندم این را پای نماز حساب نکن. این هشت رکعتی که بجا آوردم فقط می‌خواستم به تو اعلام بکنم ياغی نیستم. همین، وگرنه چه نمازی؟ نمازهای ما اعلام این است که محبوب ما، ما ياغی نیستيم، همین را هم از شما قبول می‌کنند. بعد از این هم ائمه ما گفتند برای اینکه روز قیامت عیب‌های معنوی نمازهایتان را حساب نکنند تمام نمازهایتان را روی خاک ابی عبدالله عليه السلام سجده کنید، خاک ابی عبدالله عیب‌های نماز را از بین می‌برد، یک نماز باقی می‌ماند که اگر با رساله مطابق باشد و آن را مطابق با رساله بخوانيم قبول است.



این را یک سنی دارد می گوید:

شیر خدا شاه ولایت علی	صیقلی شرک خفی و جلی
روز احد چون صف هیجا گرفت	تیر مخالف به تنش جا گرفت
روی عبادت سوی محراب کرد	پشت به دردسر اصحاب کرد
خنجر الماس چو بنداختند	چاک به تن چون گلش انداختند
گل گل خوش به مصلی چکید	گشت چو فارغ ز نماز آن بدید

فرق بی هوشی و مدهوشی

یک بحثی را باید برایتان داشته باشم که فرصت نیست. بیهوشی و مدهوشی، مدهوشی غیر از بیهوشی است، بیهوشی یعنی قطع رابطه با فرمان مغز، اگر آدم بیهوش باشد زمین می خورد، مدهوشی تمرکز بر یک حال و بریده شدن از حال دیگر است می دانید مدهوشی مثل چیست؟ باریک الله به سنی ها که این را هم گفتند، می توانستند زیرش هم از قرآن دلیل بیاورند، برای همین نماز از بس که پشت سر زلیخا زنان مصر زنان درباری، زنان وزرا، وکلا، امرا دری وری گفتند این متن قرآن است که این زن دل داده به یک غلام شده بدبخت بیچاره، زن نخست وزیر تو را چه به این که عاشق یک غلام فروخته شده بشوی، بی شعور - هی گفتند - قرآن می گوید پخش کردند یک جلسه تشکیل داد تمام زنان درباری و زنان وکلا و وزرا و امرا را دعوت کرد میوه گذاشت کنار بشقابها به تعداد خانمها کارد تیز گذاشت. یوسف هم غلامش بود خریده بود. به یوسف گفت نمی خواهم در این مجلس زنانه بیایی بشینی روی صندلی فقط از در بالای سالن کاخ بیا از در پایین برو بیرون، همین. قرآن می گوید یوسف رد شد تمام زنان بی استئنا با دیدن چهره اش ﴿فَطَّعْنَ اَیْدِيَهُنَّ﴾^۱ با کاردی که دستشان بود دستهایشان را می بریدند نمی فهمیدند، چنان مدهوش این چهره شده بودند نمی فهمیدند وقتی یوسف رفت بیرون دیدند لباسهای به آن

۱. یوسف: ۳۱.

سرمایه‌های تجارت پر سود در دنیا

پرفیمتی خونی شده. گفت چی شده؟! من را سرزنش می‌کردید که چرا عاشق این هستی؟
پس چرا دست‌هایتان را بریدید بدبخت‌ها؟

زنان مصر بت‌پرست یوسف را دیدند دست بریدند، علی در نماز خدا را می‌دید مدهوش
کامل بود. برو قطعه قطعه کن اگر متوجه شد؟ که دلیل قرآنی دارد.

گل گل خونش به مصلی چکید	گفت چو فارغ ز نماز آن بدید
این همه گل چیست ته پای من	ساخته گلزار مصلای من
صورت حالش چو نمودند باز	گفت که سوگند به دانای راز
کز الم ^۱ تیغ ندارم خبر	گر چه ز من نیست خبردارتر
جامی از آرایش تن پاک شو	در قدم پاک روان خاک شو
شاید از این خاک به گردی رسی	گرد شکافی و به مردی رسی

گفت: جامی باید از دنیا بگذری تا به علی برسی. به علی رسیدن که به این راحتی‌ها
نیست. تمام معشوق‌های قلبی را بریز دور تا معشوق حقیقی رخ نشان بدهد آن وقت ببین
چه می‌شود. مرحوم نراقی نقل می‌کند - خیلی ما عقب‌افتاده هستیم، بار معنویت ما خیلی
کم است، داریم هم می‌رویم -

سپید گشتن مو ترجمان این سخن است که سر برآر ز خواب گران سپیده دمید

ملک الموت دو قدمی خانه‌مان است کاری نکردیم.

مرحوم نراقی نقل می‌کند مجنون مریض شد دکتر متخصص بعد از معاینه گفت باید یک
فصدزن بیاورید - رگ زن - فصد رگ بزند، خون‌های کثیف برود خوب بشود. دکتر
رگ‌زن آمد نیشترش را درآورد می‌خواست رگ دستش را بزند گفت این را نزن. خونی که
در این رگ جریان دارد پر از عشق لیلی است؛ این را دست نزن؛ گفت آن دستت را بده
یک رگ دست را گرفت گفت این را نزن خونی که در این در جریان است پر از عشق
لیلی است. گفت پایت را بیاور، پشتت را بیاور، سرت را بیاور، هر جا را دست گذاشت گفت
این را نزن این خون خیلی قیمت دارد در این خون عشق لیلی در جریان است، نزن. این

۱. رنج و درد (غیاث اللغات) - درد جسمانی (دهخدا).

عشق به قرآن، به خدا، به علی، به نماز، به انفاق، باید در تمام خون ما در جریان باشد آن وقت دیگر نه حرام می‌خوریم نه حرام می‌بینیم نه حرام می‌شنویم نه قدم حرام برمیداریم آن عشق کار خودش را می‌کند، کاری به ما ندارد ما را سیر می‌دهد به طرف وجود مقدس حضرت حق.

ماندم در چهارچوب ادامه دادن این مسئله نیستم اذیتم می‌کند چون خودم را که مقایسه با این حرفها می‌کنم آرزو می‌کنم ای کاش آفریده نشده بودم بعد از شصت سال هفتاد سال چی دارم که ارائه بدهم. و یک چیزی باید باشد که تناسب با وجود مقدس حضرت حق داشته باشد چی را ارائه بدهم؟

روضه

یک خرده روضه بیشتر بخوانم دلم باز بشود دلم گرفته از این حرفها دلم گرفته نه اینکه دلم گرفته باشد. دنیا مهمان‌سرای پروردگار است دل آدم نمی‌گیرد مهماندار خداست از خودش آدم دلش می‌گیرد بیشتر روضه بخوانم عیبی ندارد ما روضه برای کسی می‌خوانیم که امیرالمومنین فرمود حسین من بعد از کشته شدن ماهیان دریا، پرندگان هوا، درختان زمین، کوهها، آسمان، زمین، برایت گریه می‌کنند ما هم می‌خواهیم در این قافله باشیم با پسرش دارد حرف می‌زند چه پسری. خوش به حالت لیلا چی تحویل دادی لیلا نوه شهید بود عروۀ ابن مسعود پدر بزرگش در اذان نماز، قبیله‌اش شهیدش کردند این نوه شهید است باید همچنین پسری را بدهد. امام حسین علیه السلام دارد با بچه‌اش حرف می‌زند. فقط داغدیده‌ها می‌فهمند من چی دارم می‌گویم من چون خودم هم داغدیده هستم می‌فهمم چی دارم می‌گویم آنهایی که مرگ عزیزشان را ندیدند درک نمی‌کنند این مصیبت را.



جلسہ مقم

تلاوت کتاب اللہ تجارتی بی ضرر

کلام در آیه بیست و نهم سوره مبارکه فاطر بود، آیه شریفه گروهی را در این دنیا تاجر می‌داند، و تجارتشان را بی‌خسارت اعلام می‌کند.

سه سرمایه معنوی

سه سرمایه عظیم معنوی را هم در این تجارت الهی و عرشی معرفی می‌کند، «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ» یک سرمایه تلاوت کتاب خداوند است، «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» این سرمایه دوم است، که البته این سرمایه دوم حقایقش، لطائفش، مقدماتش، مقارناتش، ترکیب و شکلش، درمان‌کنندگی‌اش، تکبیرة الاحرامش، حمد، سوره و رکوع و سجودش، تشهدش، داستانی دارد. نماز پرونده نورانی عظیمی است. شما کافی است پنج دقیقه، دو دقیقه، به تشهد نماز دقت کنید، یک خط توحید، عبودیت، نبوت، ولایت، امنیت در آن مطرح است. تفسیرش را در این زمان بگذارید تا وقت دیگر به آن بپردازیم. سرمایه سوم ﴿وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾!

سرمایه اول تلاوت کتاب الله تعالی

پاسخ کسانی که می‌گویند قرآن کلام الله نیست

خب به سراغ سرمایه اول بروم، یک مقدمه برای تجلی یقین نسبت به قرآن در قلب جوانان بزرگوار بگویم که چه راهی وجود دارد که ما یقین پیدا کنیم قرآن وحی خداست؟ و دستپخت

زمین و هنر بشر نیست. شما می‌دانید در ابتدای بعضی از سوره‌ها حروف مقطعه قرار گرفته، الف لام میم، الف لام راء، کاف ها یا عین صاد، ح میم، ط ه، یس، همه حروف مقطعه است. اهل تحقیق می‌گویند یک پیام این حروف مقطعه اول سوره‌ها این است که قرآن مجید از بیست و هشت حرف ساخته شده است. از الف تا ی، بیست و هشت حرف عربی است. آیا این بیست و هشت حرف در این عالم سرّی بوده؟ نه، یک حقیقت پنهان و غیبی بوده؟ نه، اولین حرفی که به اولین انسان روی کره زمین یاد دادند الف ب بوده، بعد جامعه بشری این الف ب را برداشته ترکیبات مختلفی رویش انجام داده و به فارسی، انگلیسی، ترکی، روسی، فرانسوی تبدیل شده است. ریشه همه الف ب است. درس روز اول بچه‌های هفت ساله کلاس اول مدرسه هم است. یعنی این بیست و هشت حرف آنقدر هم بالانشین نیست که برویم از دل دانشگاه‌ها دریاوریم بلکه یک ماه از مهر که گذشت به بچه‌های کلاس اول الف ب یاد دادند، الف ب برای پایین‌ترین کلاس است. پروردگار می‌گوید ساختمان این قرآن از این بیست و هشت حرف است. اگر شک دارید که این قرآن وحی خداست، کاری ندارد، از این بیست و هشت حرف ﴿فَاتُوا سُورَةً مِنْ مِثْلِهِ﴾^۱ این بیست و هشت حرف از زمان نزول، از هزار و پانصد سال پیش تا حالا در اختیار همه شما اهل زمین است، الان هم که جهان، جهان علم، تکنولوژی، کشف دریاها، کرات، کامپیوترها، سایت‌ها است کل شما این بیست و هشت حرف را ترکیب کنید یک سوره مانند قرآن بسازید. نمی‌خواهد سوره‌های بزرگ را بسازید، «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُتُبَ» «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» «إِنْ شِئْتَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^۲ بسازید.

نمی‌توانید؟ پس چرا می‌گویید وحی نیست؟ اگر وحی نباشد که قابل ساختن است، بسازید. در یک آیه دیگر می‌گوید عشر سوره، ده تا سوره مانند این قرآن را بیاورید، در یک آیه هم می‌گوید ﴿قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۳ به تمام انسان‌ها و جن‌ها بگو دست در دست هم بگذارید همدیگر را پشتیبانی

۱. بقره: ۲۳.

۲. کوثر: ۱ تا ۳.

۳. الأَسْرَاء: ۱۷.



کنید، عقل‌ها و علمتان را روی هم بگذارید مثل این قرآن را بیاورید. شما تا حالا شنیده اید که جهان دشمن، مسیحیت، یهودیت، بودائیت، یک خط مثل قرآن را آورده باشند؟ نه. بعد می‌گوید اگر نمی‌توانید بیاورید ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۱ از دشمنی با این کتاب بپرهیزید. اگر دشمن بمانید و منکر بمانید و بگویید این وحی نیست شما در قیامت آتش‌گیره آتش دوزخ خواهید شد، خب خیال جوان‌ها راحت شد، ما مسن‌ها که یقین داشتیم قرآن وحی است، اگر در قلب جوانی درباره وحی بودن قرآن شکی بود با همین سه آیه‌ای که در خود قرآن است شک برطرف شد، که قرآن وحی است. و اما درباره این چقدر سفارش شده؟ دریاوار سفارش شده، درباره این قرآن خود خدا به انبیا چی گفته و پیغمبر فرموده و ائمه فرمودند؟ جهانی معناست،

امیرالمومنین در کلام اهل سنت

امیرالمومنین علیه السلام درباره قرآن یک پیشنهاد دارد. امیرالمومنین علیه السلام را که همه قبول دارند، بازاری، اداری، زورخانه‌ای، کشتی‌گیر، فوتبالیست، والیبالیست، لات، بی‌دین، مسیحی، همه علی علیه السلام را قبول دارند، علی علیه السلام حق پذیرفته شده است، سنی‌ها هم در تعریف امیرالمومنین علیه السلام غوغا کردند، یک جمله اهل تسنن این است - من نمی‌گویم - این را با آب طلا بنویسند آب طلا چیه؟ این را باید با قلم عقل روی صفحه بنویسند، می‌گوید امیرالمومنین کسی است که «استغناؤه عن الكل» در این عالم در هیچ چیز به کسی نیاز ندارد «و احتیاج الكل إليه» اما همه به او نیازمندند، این استغناء او از کل و احتیاج الكل به او «دلیل علی أنه

۱. بقره: ۲۴.

۲. «احتیاج الكل الیه و استغناؤه عن الكل دلیل علی أنه امام الكل» خلیل بن احمد فراهیدی صاحب کتاب «العین» قرن دوم. برخی قائل به شیعه بودن این ادیب می‌باشند. ر ک به مخزومی، الخلیل بن احمد الفراهیدی اعماله و منهجه ص ۴۸-۴۹ و افندی اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء ج ۲ ص ۲۴۹؛ آقا بزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة ج ۲ ص ۳۲۵؛ محمد ملکی نهاوندی، آموزش مفردات قرآن و احادیث و لغت عمومی عرب.

امام الکل^۱ این دلیل است که امیرالمومنین علیه السلام امام کل عالم است، ماموم نیست، اما همه ماموم او هستند حتی ائمه هم ماموم امیرالمومنین هستند چه برسد به دیگران. راست است که حلال مشکلات است، تمام نهج البلاغه اش؟ نه، فقط یک نامه حضرت کل مشکلات مملکت را حل می‌کند. مشکلات اداری، اجتماعی، کشاورزی، سیاسی، خانوادگی، یک نامه‌اش که با خط خودش نوشته تمام مشکلات مملکت و مشکلات کل دنیا را هم حل می‌کند. بیچاره مردم این مملکت و بیچاره مردم دنیا که این نامه در اختیارشان است و به آن عمل نمی‌کنند. نمی‌خواهند هم که عمل بکنند نه اینکه از این نامه خبر ندارند.

قرآن در کلام امیرالمومنین علیه السلام

یک نامه ایشان سه چهار تا سفارش درباره قرآن دارد. من باید یک مقدمه راجع به علم امیرالمومنین هم برایتان می‌گفتم اما طولانی است، چون باید آیات سوره رعد را با آیات سوره نمل به هم گره بزنم تا علم امیرالمومنین از آن دربیاید. این نظر پروردگار است، امیرالمومنین طبق آیات سوره رعد و سوره نمل در هجده سالگی عالم به کل ظاهر و باطن هستی بوده است. من با قرآن کاملاً اثبات می‌کنم.

الف. یادگرفتن کتاب خدا

«تعلّموا کتاب اللّٰه فانّه احسن الحدیث و ابلغ الموعظه»^۱ این امر هست یا نه؟ «تعلّموا» فعل امر است یعنی بر تک تک شما لازم است کتاب خدا را یاد بگیرید. چطور می‌روید انگلیسی، چینی، فرانسه، عربی یاد می‌گیرید قرآن هم یاد بگیرید، مگر قرآن از این زبان‌ها کم دارد؟ قرآن که بر فراز هستی است.

ب. زیباترین گفتار

«تعلّموا کتاب اللّٰه» کتاب خدا را بیاموزید «فانّه احسن الحدیث» این کتاب زیباترین و نیکوترین گفتار است. مقاله یک فرانسوی را می‌خواندم خیلی غصه خوردم - غصه هم دارد

۱. منهج البراعه فی شرح نهج البلاغه جلد ۸ ص ۹.



- این دانشمند فرانسوی نوشته: اگر امت اسلام از سی جزء و شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه قرآن فقط آیه نود سوره نحل را داشت، قرآن فقط این یک آیه بود و از زمان پیغمبر همه به این آیه عمل می کردند الان کره زمین، کره مسلمان ها بود و دین زمین اسلام بود. نوشته اگر عمل می کردند در این عالم هیچ خبری از کلیسا، کنیسا، آتشکده، معابد بودایی نبود. جهان یکپارچه اسلام و مسلمانی بود. محال بود دولتی بتواند مسلمان ها را شکست بدهد. این آیه سه مسئله مثبت دارد سه مسئله منفی، قرآن می گوید این سه مسئله را در عمل انتخاب نکنید آن سه مسئله را حذف نکنید، همین. با این حذف و انتخاب آقای کل عالم بشوید ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾^۱ سه مسئله انتخابی است، «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» سه مسئله حذف کردنی است. اما این سه در کجای جامعه حذف شده است؟ ینهی عن الفحشا، فحشا و منکر که در جامعه پر است، بغی تجاوز به حق همدیگر که پر است.

ج. رساترین پند

عدالت همه گانی، احسان همگانی «ایتاء ذی القربی» همگانی کجاست؟ قرآن مانده، «تعلموا کتاب الله فانه احسن الحدیث و ابلغ الموعظه» قرآن نیکوترین سخن و رساترین پند است. یک آیه از آن را که پند است بگویم.

امر به گذشت و دعوت همدیگر به کارهای خیر

﴿خذ العفو﴾^۲ همه شما اهل گذشت باشید، پیشامدی که در خانواده بین زن و شوهر، پدرزن و داماد، عروس و خاندان شوهر، دو تا شریک، دو تا رفیق، دو تا هم مسجدی، دو تا هم جلسه ای، دو تا هم شهری می شود پیش می آید و قابل گذشت است، نمی خواهد به آن

۱. نحل: ۹۰.

۲. ﴿خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین﴾ اعراف: ۱۹۹.

سرمایه‌های تجارت پر سود در دنیا

کبریت بزنید و آن را شعله‌ور کنید، قهر کنید و از هم جدا بشوید، به هم کینه پیدا نکنید و در هر مجلسی علیه همدیگر حرف بزنید، «خذ العفو» گذشت را انتخاب کنید گذشت.

«و امر بالعرف» فقط به کارهای پسندیده دعوت کنید. همه همدیگر را به کار خیر تشویق بکنند. «و اعرض عن الجاهلین» با آدم‌های نفهمی که نمی‌خواهند بفهمند دست به گریبان نشوید چون آبرویتان را می‌برند. «أعرض» رویگردان باشید، آدم نفهم همیشه هست، با او بگو مگو نکنید، با آدم‌های نفهم رودررو نشوید، این یک پند قرآن، یک پند پروردگار است. ما چقدر از همدیگر گذشت کنیم؟

حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام سوار اسب بودند، آرام در مدینه می‌رفتند، یک کسی آمد جلوی اسب را گرفت. بعد از اینکه پرسید این شخص کیست، به او گفتند حسین ابن علی است. به امیرالمومنین و خود ابی عبدالله علیه السلام خیلی بد و بیراه گفت. آدم همان اول که بد و بیراه می‌شود مشتش را بلند می‌کند و در دهان طرف می‌زند. به او می‌گوید بی‌تربیت بی‌ادب ساکت شو، ابی عبدالله وقتی دید این دارد حرف می‌زند، فقط گوش دادند، در دهانش نزدند، نفسش را قطع نکردند، زبانش را بند نیاوردند، رفیق‌هایشان را صدا نزدند تا بیابید در سر این شخص بی‌تربیت بززند، دهانش را خورد کنند. امام روی اسب بودند، حوصله کردند تا حرف این ناسزاگو تمام شد. انبیا و ائمه در تمام عمرشان حتی یک بار از دهان مبارکشان ناسزا بیرون نیامد.

تمام انبیا و ائمه سخن گفتنشان هدایت بوده، کلامشان حکمت بوده، اصلاً ناسزا نمی‌گفتند چون خدا انبیا را از ناسزا گفتن منع کرده بود. قرآن هم کل ملت اسلام را از ناسزا منع کرده بود حتی قرآن می‌گوید به بت‌های بت‌پرستان بد نگوئید، شما دلیل، علم، حکمت، ادب دارید. شخص حرفش تمام شد، دیگر چیزی نبود که بگوید. عکس العمل ابی عبدالله را براساس همان پند «خذ العفو» ببینید: حضرت گفتند برادرم اهل مدینه نیستی؟ گفت نه، فرمودند مسافر هستی؟ بله مسافر هستم به تو چه ربطی دارد؟ حضرت فرمودند مسافر در یک شهری که می‌رود غریبه است جا، غذا، امنیت، آسایش می‌خواهد، در خانه من جا هست



تا هر وقت که در این شهر هستی بیا به خانه ما برویم، به تو اتاق، رختخواب، تختخواب، غذا بدهم. اگر جا نداری، من جا دارم، اگر در این شهر بر اثر معاملات اقتصادی بدهی داری من پول دارم، بیا بدهی ات را بدهم.

اگر مشکل دیگری داری بگو من حل کنم، چون من به حل مشکل دستم می‌رسد، صدای طرف خیلی پایین آمد، سرش را پایین انداخت، گفت من یک خواسته دارم، ابی عبدالله آرام فرمود برادر عرب بگو، گفت من الان فهمیدم تو قدرت مهمی هستی، به پروردگار بگو زمین دهان باز کند من را ببلعد که من نباشم تو را ببینم و اینجور خجالت بکشم. گفت حسین جان شام ما را گمراه کرده است، آنجا علیه شماها حرف زدند و ما را بدبین کردند.^۱ این خذ العفو است.

امیر المومنین علیه السلام شاه مردان

برای من چقدر جالب است، وقتی در بیشتر منبرها از امیرالمومنین به ذهنم مطلب می‌آید می‌فهمم خدا می‌خواهد به اهل مجلس رحمت نازل کند. «ذکر علی عبادة»^۲ عبادت هم عامل رحمت است. ایام ریاست جمهوری اش است، قدیم‌ها به آن حاکم می‌گفتند حالا ما به زبان روز می‌گوییم ایام ریاست جمهوری است. لباسهایش مثل معمولی‌ترین مردم است. دارد به دنبال کاری می‌رود، خانمی در کوچه نشسته بود گریه می‌کرد، علی اصلا تحمل گریه هیچ کس را نداشت، وقتی گریه می‌دید می‌لرزید، ایستاد، فرمود خانم چرا گریه می‌کنی؟ گفت آقا من کلفت هستم آدم آزادی نیستم، خانمم به من پول داده با آن خرما خریدم.

۱. منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل (ط جامعة المدرّسین) چاپ پنجم ج ۱ ص ۵۳۲ (الفصل الثانی فی فضائل و مناقب سیّد الشهداء علیه السلام و مکارم اخلاقه) و شبیه به آن را اربلی، علی بن عیسی در کشف الغمّة از جانب امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده است. کشف الغمّة فی معرفة الائمة (ط القديمة) چاپ اول ج ۱ ص ۵۳۲ مصحح رسولی محلّاتی هاشم.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرِي عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُ الْأئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةٌ...» (ط الموتر العالمي لالفيّة الشيخ المفيد) ص ۲۲۴.

خرماها را بردم نپسندید، گفت ببر پس بده، این خرما را نمی‌خواهم. خرماها را پیش خرمافروش بردم او هم می‌گوید پس نمی‌گیرم. دیگر چشم پاکی نیست اما من با این دو تا چشم آلوده شیعیان واقعی علی علیه السلام را دیده بودم که جلو مغازه‌هایشان روی تابلو درشت نوشته بودند جنس فروخته پس گرفته می‌شود. مردم گرفتار هستند جنس را به خانه می‌برند یک دفعه خانمشان می‌گوید یک همچنین مشکلی داریم، یک همچنین برنامه‌ای داریم ببر آن را پس بده با پول آن کار دیگری بکنیم، پس می‌گرفتند. خرمافروش پس نگرفت حضرت فرمود بلند شو دنبال من بیا من تا بازار می‌آیم. به بازار آمد، به خرمافروش سلام کرد؛ فرمود خانم این دخترخانم خرما را نپسندیده می‌خواهی خرما را بهتری به او بدهی یا پس بگیری؟ حضرت را نمی‌شناخت، گفت تو چه کاره هستی؟ به تو چه خرمایی که من فروختم چه خرمایی بوده، به من چه که باید پس بگیرم؟ به من چه که خانمش نپسندیده؟ از مغازه برو بیرون، امام خیلی با محبت فرمودند این داشت گریه می‌کرد من دلم سوخت. در سینه امیرالمومنین یک مشت زد و او را به بیرون پرت کرد، امام به آن کنیز فرمود بیا با هم برویم من با خانمت صحبت کنم تا راحت بدهد، راه افتادند. مغازه‌دار روبرویی جریان را می‌دید. به خرمافروش گفت عمو با کدام دستت به آن سینه زدی؟ گفت تو هم هوس کردی پیام به تو هم بزنم؟ گفت نه حالا اینقدر عصبانی نباش با کدام دستت زدی؟ گفت چرا می‌پرسی؟ گفت آخه این دستی که به آن سینه زدی، آن سینه سینه شوهر زهرا، داماد پیغمبر، ولی الله الاعظم، جانشین انبیا، علی مرتضی بود. از مغازه بیرون پرید، چهل پنجاه قدم دوید تا به امیرالمومنین رسید. آمد که به روی پاهای امیرالمومنین بیفتد، حضرت زیر بغلش را گرفت. گفت آقا بگو خرما را بیاورد به او خرما را خوب بدهم. وای ما چه امامی داریم، پس چرا ما مثل او نشدیم؟

گفت علی جان من خرما را می‌برم پس می‌دهم اما خیلی دیر شده است. خانم من من را می‌زند. حضرت فرمود برو خرما را پس بده خرما را خوب را بگیر من اینجا ایستادم بیا تا به خانه ببرمت. خانم این کنیز پنج شش بار آمد در را باز کرد، دید کنیزش دیر کرده است. یک



دفعه دید دارد با امیرالمومنین می آید، بهتش برد، علی رسید فرمود خانم این کنیز را ببخش چون خرما را هم عوض کرده. زن گفت آقا من چرا او را ببخشم؟ کنیز را به خودت بخشیدم. امیرالمومنین علیه السلام نیز فرمود ای کنیز من هم تو را در راه خدا آزاد کردم. علی جان امشب ما را آزاد می کنی؟

شبی در محفلی ذکر علی بود شنیدم عاقلی فرزانه می گفت
اگر دوزخ به زیر پوست داری نسوزی گر علی را دوست داری

روضه

می گویند آدم تشنه عصبانی است. دیده اید آدم گرسنه، گرمزده، عصبانی است. دکترها می گویند آدم داغ دیده در حال خودش نیست. روی اسب نشسته و گرسنه و تشنه است، هفتاد و یک داغ دیده، باید خیلی عصبانی باشد، گرم است، بدن خون آلود است، همینجوری که آرام روی اسب نشسته بود یکی از افراد عمرسعد به طرف ابی عبدالله علیه السلام خیز برداشت. امام دفاع کرد پای این دشمن قطع شد و از اسب افتاد. ابی عبدالله پیاده شد، آدم باید عصبانی باشد بیاید روی سینه اش بنشیند و سرش را ببرد. حضرت تشنه بود اما عصبانی نبود فقط عاطفی بود. گرسنه بود ولی عصبانی نبود منبع محبت بود. داغ دیده ولی عصبانی نبود منبع عشق بود. از اسب پایین آمد رفت بالای سر دشمن نشست، گفت می خواهی تو را به خیمه هایم ببرم زخمت را ببندم؟ چه کاری برایت بکنم؟ خذ العفو و امر بالعرف، گفت حسین جان من را به خیمه ها نبر، قوم و خویش های من در لشکر هستند برو جلو صدایشان کن بیایند من را ببرند. حضرت فرمود الان می روم صدایشان می کنم. تعلموا کتاب الله، آدم قرآن را بفهمد چه می شود؟ چه چشمی چه گوشی، چه زبانی، چه دستی، چه شکمی، چه شهوتی، چه قدمی، چه زندگی، چه کسبی پیدا می کند؟ آدم قرآن را بفهمد، این تجارت است.

پیدا است دلتان می خواهد امشب هم گریه کنید. خب باشد گریه کنید،

گریه بر هر درد بی درمان دواست چشم گریان چشمه فیض خداست

تا نگرید ابر، کی خندد چمن تا نگرید طفل، کی نوشد لبن
تا نگرید طفلک حلوافروش بحر رحمت در نمی‌آید به جوش

بچه یتیم بود نانی نداشتند که بخورند، مادر یک خرده آرد پیدا کرد و در یک قابلمه حلوا درست کرد. به بچه یتیم گفت این را به سر چهارراه ببر، بشین و آن را بفروش، خرج دو سه روزمان را دریاور. بچه نه ده صبح آمد و تا چهار بعدازظهر ماند، هیچ کس نخرید. خدا نکند یتیم گریه کند، شروع به گریه کردن کرد، یک کاسی آمد که رد شود گفت عزیز دلم چرا گریه می‌کنی؟ گفت مادر من این حلوا را درست کرده از ساعت نه صبح تا حالا هیچ کس آن را از من نخریده. رهگذر گفت من تمامش را می‌خرم، پول بیشتری هم می‌دهم.

تا نگرید طفلک حلوافروش دیگ بخشایش نمی‌آید به جوش

گریه را به بچه‌هایتان هم منتقل کنید، گریه خیلی قیمت دارد، قبل از ذکر مصیبت یک درد و دلی با پروردگار بکنیم خوب است.